

نگاهی به تاریخچه «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»

می‌کنند. کنگره‌ی این فدراسیون هر دو سال یک بار تشکیل می‌گردد. و قدرت اجرایی آن در فاصله‌ی بین دو نشست، توسط رئیس فدراسیون، مسئول امور مالی، معاون اجرایی ریاست فدراسیون و ۵۱ نفر معاون رئیس فدراسیون تامین می‌گردد. فعالیت‌های روزانه‌ی فدراسیون، توسط این گروه و کمیته‌ی عمومی - متشکل از مسئولین اجرایی و روسای اتحادیه‌های عضو و نیز روسای شعبه‌های خدمات فدراسیون و هم چنین چهار نماینده‌ی منطقه‌ای از ۵۱ استان فدراتیو - ادراه می‌گردد. فدراسیون دارای سیزده شعبه‌ی خدمات از قبیل: سازمان دهی کارگری، تحصیلات سیاسی، تحصیلات در تدوین قوانین کارگری، حقوق مدنی، امنیت کارگری و سلامت کارگران می‌باشد. و بنا به آمار، در سال ۲۰۰۵، در حدود سیزده میلیون عضو داشته است.

تشکل شوالیه‌های کار»

ظهور و انکشاف نظام سرمایه داری از یک طرف، باعث به وجود آوردن قشری بسیار ثروت مند؛ و از طرف دیگر، سبب استثمار شدید کارگران و ایجاد گرسنگی و فقر در آمریکا گردید. کارگران غالباً از هیچ گونه حقوقی برخوردار نبودند و می‌بایستی روزانه دوازده تا چهارده ساعت کار می‌کردند. هر چند، بنا به ضرورت مبارزه‌ی متحد و متشکل کارگران علیه این اجحافات، تشکلات کوچک کارگری - این جا و آن جا - تاسیس می‌شد. اما به دلیل جو پلیسی و ترور، فعالین این تشکل‌ها در بیش‌تر موارد قادر به ادامه‌ی کار خود نبودند. برای نمونه، تشکل «مولی مگوار» (اسم یک بیوه زن ایرلندی، که در سال ۱۸۴۰ اعتصاب کرایه نشینان در ایرلند را رهبری کرده بود) در معادن زغال سنگ جنوب پنسیلوانیا و ویرجینیا، به طور مخفی، برای احقاق حقوق کارگران معادن این دو منطقه مبارزه می‌کرد. صاحبان این معادن، در سال ۱۸۷۰، کارآگاهی مخفی برای شناسایی رهبران این تشکل استخدام می‌کنند. نتیجه‌ی این اقدام، دستگیری ده تن از رهبران این تشکل بود، که هر ده تن در دادگاه سرمایه محکوم و اعدام می‌شوند.

تشکل «اراده‌ی اصیل و مقدس فرمان شوالیه‌های کار» (۲)، یکی از اولین تشکل‌های کارگری آمریکاست، که در سال ۱۸۶۹ توسط خیاطان فیلادلفیا تاسیس و برای تحقق ایده‌های برابر طلبانه مبارزه می‌کرد. این تشکل به دلیل قبول عضویت زنان، کارگران صنعتی و نیز کارگران سیاه پوست، به زودی تبدیل به یکی از مهم‌ترین تشکل‌های کارگری در آمریکا گردید. تشکل مزبور با شعار محوری «زخم یک

کنگره‌ی «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» (۱)، بزرگ‌ترین تشکل کارگری آمریکا، از تاریخ بیست و پنجم تا بیست و هشتم ماه جولای ۲۰۰۵، در شهر شیکاگو برگزار شد. این گردهمایی، نه فقط کنگره‌ی عادی این تشکل، که هر دو سال یک بار صورت می‌گیرد، که پنجاهمین سالگرد تشکیل آن هم به شمار می‌رفت. در این کنگره، دو اتفاق مهم به وقوع پیوست. البته، زمینه و چگونگی هر دوی این اتفاقات از ماه‌ها پیش از برگزاری این کنگره برنامه ریزی شده بود، که در این نوشتار مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

قبل از پرداختن به این دو مهم، اما سعی می‌شود که مروری هر چند کوتاه در مورد تاریخچه و چگونگی تاسیس این فدراسیون داشته باشیم. پس از آن نیز نگاهی به رابطه‌ی تاکنونی این فدراسیون با سیاست‌ها و عمل‌کردهای دولت آمریکا در مناطق مختلف جهان می‌اندازیم. و در بخش پایانی، روی این دو اتفاق مهم مکث کرده و به آن‌ها خواهیم پرداخت.

همان‌طور که گفته شد، قصد از این نوشتار، مروری کوتاه به تاریخچه‌ی «فدراسیون کار آمریکا» است و نه برخورد همه جانبه به آن؛ چرا که این جنبشی است با قدمتی چند صد ساله. و هر چند که سیاست‌های به غایت ارتجاعی رهبران این تشکل به تدریج باعث گشت، که سیاست‌های دولت آمریکا در اقصی نقاط جهان توسط این تشکل اجرا شود، اما افراد و بخش‌هایی از این تشکل همیشه و در تمام این دوران مخالف این سیاست‌ها بوده و نهایت تلاش خود را برای توقف و قطع پراتیک این سیاست‌های ضد کارگری انجام دادند؛ تلاشی که متأسفانه به بار نشست. به هر حال، هدف از این مرور کوتاه، معرفی این جنبش کارگری است؛ چرا که شناخت همه جانبه‌ی آن خود احتیاج به یک بررسی عمیق‌تر از این تشکل دارد، که بی شک می‌تواند موضوعی جالب برای جنبش کارگری ایران و جهان باشد.

«فدراسیون خودمختار اتحادیه‌های کارگری آمریکا» از دو «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی کارگری آمریکا» تشکیل شده است، که در سال ۱۹۵۵ در هم ادغام گشتند. «فدراسیون کارگری آمریکا»، بعد از پایان جنگ جهانی دوم، حدود ۳۵ درصد از کارگران شاغل در آمریکا را در بر می‌گرفت. این رقم بعد از جنگ ویتنام، به ۲۶ درصد تقلیل یافت. امروزه، این فدراسیون فقط حدود دوازده درصد کارگران در بخش دولتی و هشت درصد کارگران بخش خصوصی را نمایندگی می‌کند. بیش‌ترین بخش کارگران عضو این فدراسیون، در شهرهای بزرگ ساحلی و مناطق صنعتی قدیم میدوست زندگی

کارگر مربوط به همه‌ی کارگران است»، سعی می‌کرد حس برادری را در بین کارگران دامن بزند. «اراده‌ی اصیل و مقدس فرمان شوالیه‌های کار» مطالبات:

- ۱- حق هشت ساعت کار در روز،
- ۲- منع کار کودکان،
- ۳- لغو کار اجباری برای متهمان،
- ۴- حقوق مساوی برای کار یک سان،
- ۵- از بین بردن بانک‌های خصوصی و ملی کردن شرکت‌های بزرگ،
- ۶- دولتی نمودن راه آهن و مخابرات،
- ۷- ایجاد سیستم کثورتیو به جای نظام کار مزدوری،
- ۸- ایجاد سیستم تصاعدی مالیات،

را سرلوحه‌ی مبارزه‌ی خود قرار داده بود. این تشکل تا سال ۱۸۸۱ به طور مخفیانه فعالیت می‌کرد. و از جمله خصوصیات آن، باز گذاشتن درهای اتحادیه بر روی کارگران ماهر، غیر ماهر، زنان، سیاه پوستان و مهاجران بود. به همین علت، طی مدت کوتاهی، تعداد زیادی کارگر به آن پیوستند؛ به طوری که تعداد اعضای آن در سال ۱۸۸۶ برابر با ۷۰۲ هزار نفر بود. تظاهرات مشهور میدان های مارکت شیکاگو، در ماه مه ۱۸۸۶، به منظور برقراری «هشت ساعت کار در روز»، توسط این تشکل سازمان دهی شده بود، که توسط پلیس به نحوی دهشت ناک سرکوب گردید. و بعدها به این مناسبت، همه ساله در سراسر جهان، جشن گرفته می‌شود. متعاقب این تظاهرات، هفت تن از رهبران این تشکل در دادگاه سرمایه به اعدام و یکی نیز به پانزده سال زندان محکوم شدند. چهار تن از این فعالین کارگری بلادرتنگ اعدام (حلق آویز) گشتند، یکی در زندان خودکشی نمود، و حکم اعدام دو نفر نیز از اعدام به حبس ابد تقلیل یافت. این تشکل، متأسفانه، به خاطر مشکلات مالی - که بر اثر پشتیبانی از چندین اعتصاب عظیم کارگری ایجاد شده بود - و هم چنین سنگ اندازی مقامات دولتی پس از تظاهرات خونین های مارکت شیکاگو بر سر راه فعالیت آن، و اختلافات و انشعابات متعدد، قدرت و نفوذ خود را به تدریج از دست داد؛ به طوری که اعضای آن در سال ۱۸۹۰ به ۱۰۰ هزار نفر کاهش یافت. سیر نزولی فعالیت و اعضای «اراده‌ی اصیل و مقدس فرمان شوالیه‌های کار» هم چنان ادامه یافت، تا آن که در اوایل سال ۱۹۰۰ دیگر اثری از آن باقی نماند.

«فدراسیون کار آمریکا»

جنبش کارگری در آمریکا، قدمتی طولانی دارد و از همان زمانی که اولین گروه‌های نجار و پیشه وران از دیگر کشورهای اروپایی پا به خاک آمریکا گذاشتند، آغاز می‌گردد. حرکت‌های اعتراضی پراکنده‌ی کارگران برای وضعیت بهتر زندگی، در اواخر قرن هفدهم، در نقاط مختلف آمریکا در می‌گیرد. اولین تشکل‌های کارگری، در سال‌های ۱۷۹۰، توسط نجاران و کفاشان در فیلادلفیا؛ خیاطان در بالتیمور و مریلند؛ چاپچی‌ها در نیویورک؛ و اتحادیه‌های پیشه وران در شهرهای بزرگ تاسیس گردیدند. این تشکل‌ها معمولاً برای پیش برد یک اعتصاب مقطعی به وجود می‌آمدند و بعد از پایان اعتصاب نیز خود را منحل می‌کردند. «اتحادیه‌ی مکانیک‌ها» در سال ۱۸۲۷، با ادغام چند اتحادیه‌ی کوچک در شهر فیلادلفیا به وجود آمد. این، اولین اقدام برای سازمان دادن اتحادیه‌های صنعتی در یک تشکل سراسری بود.

در سال ۱۸۸۱، نمایندگان سازمان‌های کارگری در شهر پیتزبرگ آمریکا جمع شدند و «فدراسیون متحد کاسبان و اتحادیه‌های کارگری آمریکا و کانادا» (۳) را تاسیس کردند. در گردهمایی بعدی که پنج سال بعد، یعنی در سال ۱۸۸۶، در شهر کلومبوس اوهایو صورت گرفت، نمایندگان حاضر در گردهمایی «فدراسیون کار آمریکا» (۴) را تاسیس و سیاست‌های جدیدی را بر فعالیت آن ناظر نمودند. در این گردهمایی، سیاست‌های فدراسیون در مخالفت با ایده‌های سیاسی و سوسیالیستی تشکل «سلحشوری‌های کار» و با قبول داشتن نظام سرمایه داری تنظیم شد. از نظر تشکیلاتی نیز اعلام گشت، که فدراسیون از مجموعه‌ی اتحادیه‌های مستقل و خودمختار تشکیل می‌گردد؛ شیوه‌ای که تا به امروز هم چنان در اتحادیه‌های کارگری آمریکا معمول است: کارگران، عضو اتحادیه‌های منطقه‌ای خود هستند و مستقیماً عضو «فدراسیون کار آمریکا» نمی‌باشند.

از مشخصه‌های بارز «فدراسیون کار آمریکا»، یکی: تسلط ایدئولوژی محافظه کارانه در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بر آن و مخالفت‌اش با هر گونه ایده‌ی ایجاد حزب کار؛ و دیگری: تأکید بر سازمان دهی کارگران ماهر در اتحادیه‌های پیشه وران (شامل نجاران و یا برق کاران) و مخالفت شدید با اتحادیه‌ی کارگران صنعتی (تشکلی که همه‌ی کارگران صنعتی مثلاً کارگران اتومبیل سازی و یا ذوب آهن را در خود متشکل می‌کرد) و غیر ماهر می‌باشد. اولین رئیس این فدراسیون، ساموئل گوپتر، فردی محافظه کار بود و اعتقاد داشت، که اتحادیه‌ها می‌بایستی اقتصاد سرمایه داری را قبول کرده و در چهارچوب قوانین نظام موجود به فعالیت بپردازند.

در سال ۱۸۹۴، که جورج پولمن مدیرعامل «کارخانه‌ی ماشین سازی پولمن پالیس»، تصمیم به کاهش حقوق کارگران می‌گیرد، در حالی که کارگران دست به مخالفت با این سیاست می‌زنند، رهبری فدراسیون اما به گونه‌ای منفعلانه با آن برخورد می‌کند. «اتحادیه‌ی راه آهن»، اعتصابی را در شیکاگو فرا می‌خواند، که کارگران در ۲۷ ایالت آمریکا از آن پشتیبانی کرده و دست از کار می‌کشند. به دنبال این اعتصاب، رئیس «اتحادیه‌ی راه آهن»، ایوگن دبس، دستگیر و زندانی می‌شود. او در زندان به سوسیالیسم روی می‌آورد. و در سال ۱۹۰۵، هم راه با ۲۰۰ تن از نمایندگان ۴۳ اتحادیه‌ی دیگر - از جمله «فدراسیون معادن جنوب» و سازمان‌های سوسیالیستی کوچک کارگری، که مخالف سیاست‌های محافظه کارانه‌ی فدراسیون و سیستم سرمایه داری بودند - دست به تاسیس یک سازمان رادیکال کارگری به نام «کارگران صنعتی جهان» (۵) می‌زند. از جانب دیگر، «فدراسیون کار آمریکا» نیز مطالبه‌ی: «هشت ساعت کار برای کارمندان دولتی» و «ممنوعیت کار کودکان» را در اساس نامه‌ی خود می‌گنجاند. این فدراسیون در آستانه‌ی اتحاد با «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، در سال ۱۹۰۵، حدود ده میلیون عضو داشت.

قبل از این که به بخش دیگر فدراسیون مزبور، یعنی «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، بپردازیم، لازم است که نگاهی هر چند کوتاه بر دو جریان کارگری عضو فدراسیون - یکی ارتجاعی و دیگری تشکلی انقلابی و رادیکال، که به علت سیاست‌های محافظه کارانه‌ی «فدراسیون کار آمریکا»، از آن جدا می‌شود - بیان‌دازیم.

«کارگران صنعتی جهان»

جامعه‌ی آمریکا، از سال‌های ۱۸۷۰ تا اوایل قرن بیستم، دچار

اعتراضات مردمی است؛ اعتراضاتی که از یک طرف باعث جذابیت ایده‌های سوسیالیستی، آمارشیستی و سندیکالیستی و گسترش آن‌ها در بین کارگران می‌شود و به نوبه‌ی خود انگیزه‌ی حرکت‌های اعتراضی عظیم و خونینی هم چون حرکت‌های مارکت در ماه مه سال ۱۸۸۶، یا تظاهرات خونین معدن چیان جنوب در سال ۱۸۹۰، و غیره را دامن می‌زند؛ و از طرف دیگر، به محافظه‌کاری بیش‌تر رهبری «فدراسیون کار آمریکا» و هم چنین بستن درهای فدراسیون بر روی کارگران غیر ماهر، زنان، سیاه‌پوستان و کارگران مهاجر می‌انجامد. در چنین موقعیتی است، که ۲۰۰ نفر از نمایندگان ۴۳ اتحادیه‌ی کارگری در یک گردهمایی در شهر شیکاگو، تشکل «کارگران صنعتی جهان» را علیه نظام سرمایه‌داری و سیاست‌های محافظه‌کارانه‌ی «فدراسیون کار آمریکا» تاسیس می‌کنند. در اولین بیانیه‌ی این تشکل، از جمله آمده است که:

«طبقه کارگر هیچ‌گونه رابطه‌ی مشترکی با طبقه‌ی سرمایه‌دار نمی‌تواند داشته باشد. تا زمانی که میلیون‌ها کارگر در گرسنگی، فقر و بی‌خانمانی به سر برده و هم‌زمان تعداد معدودی مفت‌خور که از نتیجه‌ی کار کارگران چاق و فربه شده و همه‌ی نعمات زندگی را برای خود فراهم آورده‌اند، وجود دارند، هیچ‌گونه صلحی نمی‌تواند بین این دو طبقه وجود داشته باشد. مبارزه بین این دو طبقه، تا زمانی که کارگران جهان خود را در یک طبقه‌ی واحد جهانی برای تصاحب وسایل تولید، از بین بردن نظام کار مزدوری و زندگی هماهنگ با طبیعت و... متشکل کنند، هم چنان ادامه

خواهد یافت. شعار ما می‌باید حقوق مناسب با کار مناسب در یک روز به جای هدف استعمار باشد، ما باید شعار نابودی نظام کار مزدوری را روی پرچم‌های انقلابی خود حک نماییم.» (۶)

«کارگران صنعتی جهان» برای پیش‌برد اهداف سیاسی خود، دو نوع سیاست - یکی ایجاد «اتحادیه‌ی صنعتی انقلابی» و دیگری تاسیس «یک اتحادیه‌ی بزرگ»، که مستقیماً توسط اعضای آن اداره شده و بر پایه‌ی اتحادیه‌های صنعتی شکل می‌گیرد، را اتخاذ کرد. رهبران «کارگران صنعتی جهان» معتقد بودند، که چنین تشکلی قدرت سازمان‌دهی موثر طبقه‌ی کارگر در جهت مبارزه برای زندگی بهتر و در نهایت، قبضه کردن قدرت سیاسی و پایان دادن به نظام سرمایه‌داری توسط یک اعتصابی عمومی را خواهد داشت.

«کارگران صنعتی جهان»، از همان بدو تاسیس، تلاش در سازمان‌دهی جنبش اعتراضی و شرکت مستقیم در مبارزات کارگران سراسر آمریکا را داشت. از جمله‌ی این تلاش‌ها می‌توان سازمان‌دهی اولین تحصن اعتراضی کارگری در تاریخ آمریکا، تحصن تاریخی کارگران شرکت جنرال الکتریک در شنکندی نیویورک، در سال ۱۹۰۶، را نام برد. «کارگران صنعتی جهان» به اعتبار فعالیت‌های خود در جهت بهبود زندگی کارگران و شرکت مستقیم در مبارزات و اعتصابات مهم

کارگری در سراسر آمریکا، محبوبیت زیادی در بین کارگران صنعتی کسب کرد و به سرعت به بزرگ‌ترین تشکل کارگران صنعتی آمریکا بدل گردید. محبوبیت عظیم این تشکل، باعث وحشت و لذا دشمنی طبقه‌ی سرمایه‌دار و هم چنین حکومت‌های محلی، ایالتی و فدرال آمریکا با آن گردید؛ تا جایی که دولت، قانون منع اعتصاب، تجمع و آزادی بیان را به تصویب رساند. این قانون به نوبه‌ی خود موجب حرکت‌های اعتراضی و سراسری کارگران عضو «کارگران صنعتی جهان» گشت. و سرانجام، مبارزات مستمر کارگران باعث عقب‌نشینی دولت و برقراری حق آزادی بیان - که امروزه در آمریکا معمول است - شد. دولت آمریکا، اما کینه‌ای عمیق از این تشکل کارگری بر دل گرفت. و به همین خاطر، حکومت‌های محلی، ایالتی و فدرال آمریکا، یک قانون ضد اتحادیه‌ای را از تصویب گذراندند. از آن جایی که این تشکل موضعی آشتی‌ناپذیر در برابر سیاست‌های دولت از یک طرف، و سیستم سرمایه‌داری از طرف دیگر داشت و حاضر نشده بود دنباله‌ی سیاست‌های دولت آمریکا در جنگ جهانی اول شود، پلیس و نیروهای امنیتی با استفاده از این قانون ضد اتحادیه‌ای به دفاتر «کارگران صنعتی جهان» حمله بردند. این حملات، باعث زندانی شدن و ترور تعداد زیادی از رهبران، فعالین و اعضای این تشکل شد و نتایج مخربی بر فعالیت‌های آن



مخرب‌ترین بر فعالیت‌های آن گذاشت. یکی از رهبران مهم این تشکل، بیل‌های وود، توانست از این مهلکه جان سالم به در برده و به اتحاد جماهیر شوروی پناهنده شود. او تا هنگام مرگ در شوروی زندگی کرد و آرامگاه او در کنار آرامگاه جان رید، یکی از خبرنگاران سوسیالیست آمریکا و نویسنده‌ی کتاب «ده روزی که جهان را

تکان داد» در پای دیوار کرملین، قرار دارد.

تشکل «کارگران صنعتی جهان»، طی دوران رکود اقتصادی ۱۹۳۰، توانست فعالیت خود را مجدداً از سر بگیرد. اما دادگاه عالی آمریکا، این تشکل را در سال ۱۹۴۹ در لیست سازمان‌های خراب‌کار قرار داد و در سال ۱۹۵۰، حق نمایندگی این تشکل در «کمیته‌ی ملی کارگری» را از آن سلب نمود. «کارگران صنعتی جهان»، طی دهه‌ی ۱۹۵۰، در اثر تعرضات دستگاه پلیس، فعالیت‌های بسیار محدود داشت. اما از اوایل ۱۹۶۰ به بعد، با ایجاد جو ضد جنگ در جامعه، فعالیت‌های آن رونقی دوباره گرفت و نفوذ آن به ویژه در بین کارگران جوان گسترش یافت. «کارگران صنعتی جهان»، از دهه‌ی ۱۹۸۰ تاکنون، از طرفی، در شرکت‌های کوچک و متوسط در آمریکا فعالیت دارد؛ و از طرف دیگر، فعالیت‌های خود را در نقاط دیگر جهان - از جمله انگلستان، استرالیا، کانادا، سوئد و... - نیز گسترش داده است. فعالیت این تشکل در دوره‌ی حاضر بر مبنای مانیفست اولیه‌ی آن در صد سال پیش، یعنی: «مبارزه برای کنترل کارگری، از بین بردن سیستم کار مزدوری، ایجاد جامعه‌ای بی‌طبقه از طریق قدرت‌گیری مستقیم کارگران متحد صنعتی، و اعتصاب عمومی» (۶) صورت می‌گیرد.

سال ۱۹۷۵، حوفا به طرز مشکوکی در دیترویت به قتل می‌رسد. و در سال‌های بین ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰ نیز تعداد دیگری از رهبران اتحادیه به جرم دزدی، رشوه و رابطه با مافیا دستگیر و زندانی می‌شوند. روی ویلیام، بعد از درگذشت فیتزسیمونس، در سال ۱۹۸۲ زمام امور اتحادیه را در دست می‌گیرد. اما او نیز در سال ۱۹۸۵، به جرم دزدی و رشوه زندانی می‌شود. در سال ۱۹۸۸، اتحادیه دوباره به عضویت «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» پذیرفته می‌شود. در سال ۱۹۸۹، ویلیام مک کارتی به رهبری اتحادیه برگزیده می‌شود. و از سال ۱۹۹۸، جیمز پ حوفا - پسر جیمی حوفا - رهبری اتحادیه را به دست می‌گیرد و تاکنون در این مسند باقی مانده است. (۹) جیمز پ حوفا، یکی از اعضای کمیته‌ی «آزادی عراق» است، که از طرف نومحافظه کاران در «پروژه‌ی آمریکای قرن جدید» و «انستیتیوی سرمایه‌گذاری آمریکا» تشکیل شده و پشتیبانی می‌شود، می‌باشد.

«کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»

از اوایل ۱۹۳۰، تعداد زیادی از اتحادیه‌های صنعتی عضو فدراسیون، از یک طرف، از سیاست‌های محافظه کارانه‌ی رهبری این تشکل ناراضی؛ و از طرف دیگر، خواهان ایجاد تشکلی برای کارگران صنعتی و غیر ماهر در شرکت‌های بزرگ تولیدی - مثل ذوب آهن، اتوموبیل و لاستیک سازی - بودند؛ چرا که «فدراسیون کار آمریکا» به کارگران غیر ماهر با دیده‌ی تحقیر می‌نگریست و حاضر نبود آن‌ها را به عضویت بپذیرد. به همین خاطر، جون ال لوویس (۱۰)، رهبر «اتحادیه‌های کارگری معادن»، هم راه با رهبران هفت اتحادیه‌ی دیگر از «فدراسیون کارگران آمریکا» جدا شده و «کمیته برای سازمان‌های صنعتی» (۱۱) را در سال ۱۹۳۵ به وجود آورد. این تشکل در گردهمایی بعدی خود، در سال ۱۹۳۸، نام تشکل را به «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» تغییر داد و متعاقباً کمپین سازمان یافته‌ای را در شرکت‌های تولیدی بزرگ به راه انداخت. این حرکت، باعث محبوبیت زیاد این تشکل در بین کارگران شرکت‌های صنعتی - به خصوص کارگران ذوب آهن و اتوموبیل سازی - گشت و تعداد اعضای آن در این بخش - در قیاس با اعضای فدراسیون - به طرز چشم‌گیری افزایش یافت. «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، تا سال ۱۹۴۰، تحت رهبری جون ال لوویس و بعد از او، تا سال ۱۹۵۲، تحت رهبری فیلیپ موریه، موضعی رادیکال‌تر از «فدراسیون کارگران آمریکا» داشت. از نظر تعلقات سیاسی، جورج ال لوویس یک جمهوری خواه بود، ولی به رغم این در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا از کاندیداتوری فرنکلین روزولت پشتیبانی نمود. هر چند که در انتخابات دوره‌ی بعد، در سال ۱۹۴۰، دیگر از روزولت پشتیبانی نکرد؛ چرا که تصور می‌کرد اگر کاندیدای جمهوری خواهان به کمک اتحادیه‌های کارگری در انتخابات برنده شود، ممکن است اتحادیه‌ها مورد عنایت ریاست جمهوری قرار گیرند. پس اعلام کرد، که اگر روزولت در این انتخابات نیز برنده شود، او از رهبری «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» کناره‌گیری خواهد کرد. روزولت در انتخابات سال ۱۹۴۰ برنده شد و جون ال لوویس از سمت خود استعفا داد و به جای او فیلیپ موری، رهبری این تشکل را - تا هنگام مرگ در سال ۱۹۵۲ - به عهده گرفت. بعد از مرگ فیلیپ موری، رئیس «اتحادیه‌ی اتوموبیل سازی»، ولتر روتش (۱۲)، به این سمت رسید و تا زمان ادغام این تشکل با «فدراسیون

این تشکل، یکی از اتحادیه‌های عضو فدراسیون می‌باشد. «اتحادیه‌ی کار آمریکا»، یا همان «برادری بین‌المللی کامیون رانان، رانندگان، کارگران انبارها و کمک یاران آمریکا» (۷)، از ادغام دو «اتحادیه‌ی کامیون رانان بین‌المللی» و «اتحادیه‌ی کامیون رانان ملی» در سال ۱۹۰۳ به وجود آمد. این اتحادیه از جمله محدود اتحادیه‌هایی است، که از کاندیداهای جمهوری خواه در انتخابات پشتیبانی می‌کند. برای مثال، در تاریخ ۱۹۷۲ از ریچارد نیکسون و در سال ۱۹۸۰ از رونالد ریگان پشتیبانی نموده است. در اوایل قرن بیستم، بیش‌تر اعضای این اتحادیه در شهر شیکاگو، نیویورک، بوستن، و سنت لوئیس تمرکز داشتند. واحد شیکاگوی این اتحادیه با حدود نصف اعضای آن، در تاریخ ۱۹۰۵، بر علیه شرکت حفاظت مونتگوری دست به اعتصابی ناموفق می‌زند، که موجب نزول محبوبیت اتحادیه و هم چنین کاهش اعضای آن می‌شود. در این شرایط، دانیل ت توبین از «اتحادیه‌ی کامیون رانان بوستن»، که از آن اعتصاب حمایت نکرده بود، به عنوان رئیس اتحادیه انتخاب می‌شود. و تا سال ۱۹۵۲ در این سمت باقی می‌ماند. از خصوصیات عمده‌ی این فرد، عدم پشتیبانی از اعتصابات و اعتراضات دیگر اتحادیه‌ها و هم چنین پایین نگه داشتن مخارج اتحادیه بود. این سیاست باعث شد، که اتحادیه‌ی مزبور در سال ۱۹۴۰ به بزرگ‌ترین اتحادیه‌ی بخش خصوصی تبدیل شود. «اتحادیه‌ی کامیون رانان» در سال ۱۹۹۸، حدود یک میلیون و ۴۰۰ هزار عضو داشت.

دزدی، رشوه خواری و رابطه با مافیا باعث می‌گردد، که این اتحادیه در سال ۱۹۵۷ از فدراسیون اخراج شود و داو بک، رئیس اتحادیه، که زمام امور آن را از سال ۱۹۵۲ به دست گرفته بود، نیز در سال ۱۹۵۸ به علت دزدی و تقلب و عدم پرداخت مالیات زندانی شود. جیمی حوفا، معاون داو بک، پس از او ریاست اتحادیه را به دست گرفت. اما فساد و رابطه‌ی اتحادیه - و هم چنین حوفا - با مافیا آن قدر عمیق بود، که بازداشت حوفا در سال ۱۹۶۷ را به دنبال آورد. حوفا - با هم‌دستان خود - از سال ۱۹۳۰ با گروه‌های مافیایی هم‌کاری می‌کرد. او زمانی که ریاست اتحادیه را به دست گرفت، مستقیماً از مقام و موقعیت خود در اتحادیه برای پیش برد منافع شخصی خویش استفاده نمود و از اتحادیه به عنوان پوششی برای معاملات مواد مخدر - که در آن زمان دیترویت (۸) مرکز آن بود - بهره می‌برد. ثروت و قدرت بسیار باعث شد، که حوفا بتواند سیاست‌مدارانی را در هر دو حزب بخرد و به پشت گرمی آن‌ها فعالیت‌های مافیایی خود را تشدید نماید. جالب است بدانید، علی‌رغم آن که حوفا در سال ۱۹۶۷ زندانی می‌شود، ولی هم‌چنان رهبری اتحادیه‌ی مزبور را تا سال ۱۹۷۱ به دست دارد. در اواسط سال ۱۹۷۱، کاخ سفید به رهبری ریچارد نیکسون - به پاس حمایت حوفا از او در طول انتخابات ریاست جمهوری - از وی می‌خواهد که به ازای آزادی از زندان از کلیه‌ی پست‌های خود در اتحادیه استعفا دهد. حوفا نیز می‌پذیرد و در دسامبر ۱۹۷۱ از زندان آزاد می‌شود.

پس از حوفا، فیتزسیمونس به ریاست اتحادیه می‌رسد و نهایت سعی خود را می‌کند، که رابطه‌ی اتحادیه را با مافیا قطع نماید. و به این منظور، اتحادیه را از شکل هرمی - که توسط یک نفر اداره می‌شد (حوفا) - به بخش‌های کوچک محلی تقسیم می‌نماید. اما مافیا در تار و پود اتحادیه رسوخ کرده بود و قطع رابطه با آن ممکن نبود. در

کار آمریکا، در سال ۱۹۵۵، رهبر این اتحادیه بود.

این نکته را نیز باید در نظر داشت، که تعداد اعضای این تشکل از چهار میلیون در سال ۱۹۳۸ به شش میلیون در سال ۱۹۴۵ افزایش یافت. پس از آغاز جنگ جهانی دوم، اعتراضات کارگری بسیاری در نقاط مختلف آمریکا برای شرایط بهتر کار، اضافه دست مزد و غیره، توسط کارگران و نیروهای چپ بر پا شد. دولت آمریکا، که تاثیر حرکت‌های کارگری را در آسیا و اروپا و دیگر نقاط جهان مشاهده کرده بود؛ از یک طرف، تقریباً، به تمامی خواسته‌های اقتصادی کارگران جواب مثبت داد؛ و از طرف دیگر، هم زمان، سیاست جنگ سرد را در سطح جهان و سرکوب شدید نیروهای کمونیست، رادیکال و مترقی را در سطح جامعه‌ی آمریکا اتخاذ نمود. در همین راستا، رهبران «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، سیاست‌های ارتجاعی دولت آمریکا را در این تشکل به مرحله‌ی اجرا گذاردند و یازده اتحادیه‌ی کمونیستی با حدود ۶۵۰ هزار عضو را از «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» اخراج کردند.

اتحاد «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»

از بدو تاسیس «کنگره سازمان‌های صنعتی»، افرادی در هر دو تشکل کارگری سعی در ایجاد شرایط مناسبی برای اتحاد این دو تشکل می‌کردند، اما رهبران این دو تشکل به ایده‌ی اتحاد واقعی نمی‌گذاشتند. سرانجام، ولتر روتنر - که طرف دار اتحاد این دو تشکل بود - پس از مرگ فیلیپ موری در سال ۱۹۵۲، رهبری «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» را به عهده می‌گیرد. در همان دوره، جورج معانی سمت رهبری «فدراسیون کار آمریکا» را پس از درگذشت ویلیام گرین عهده دار می‌شود. وجود این دو در راس دو این تشکل کارگری از یک طرف، و سیاست‌های ارتجاعی آیزنهاور در جنبش کارگری از طرف دیگر، زمینه‌ی مناسب اتحاد این دو تشکل را فراهم می‌نماید و بالاخره در کنگره‌ی مشترک سال ۱۹۵۵، دو تشکل مزبور با هم اتحاد کرده، «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» را به وجود می‌آورند و جورج معانی را نیز به رهبری آن انتخاب می‌نمایند.

همان طور که توضیح داده شد، «اتحادیه‌ی کامیون رانان» - که بخش بزرگی از «فدراسیون کار آمریکا» بود - تبدیل به سازمانی مافیایی شده بود و با هم کاری دیگر گروه‌های مافیایی آمریکا یکی از توضیح کنندگان عمده‌ی مواد مخدر بود. دو سال پس از تشکیل «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، این تشکل در کنگره‌ی خود قانون ضد فعالیت‌های مافیایی را به تصویب می‌رساند. طبق این قانون، کنگره تصمیم به اخراج تشکل مافیایی «اتحاد کامیون رانان» می‌گیرد.

در اوایل سال‌های ۱۹۶۰، جنبش حقوق مدنی» به رهبری مارتین لوتر کینگ در آمریکا به اوج نفوذ و گسترش خود می‌رسد. ولتر روتنر و «اتحادیه‌ی اتوموبیل سازی» از این جنبش با تمام قوا پشتیبانی می‌کنند، اما جورج معانی، رهبر «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، تمایلی به حمایت عملی از این جنبش نشان نمی‌دهد و از حد حرف درباره‌ی آن فراتر نمی‌رود. این مساله باعث اختلاف بین ولتر روتنر و جورج معانی می‌شود. ولتر روتنر، قطع نامه‌ای مبنی بر حمایت «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» از جنبش مزبور و جهت گیری سیاسی کلی این تشکل کارگری به کنگره‌ی آن ارائه می‌دهد، که از طرف کنگره رد می‌شود. متعاقب این واقعه، او و «اتحادیه‌ی اتوموبیل سازی» از «فدراسیون کار آمریکا

- کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» جدا می‌شوند.

«فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا غالباً از کاندیداهای حزب دموکرات حمایت کرده است. البته، جورج معانی، تا حدودی، سعی نمود این سیاست را تغییر دهد. او در سال ۱۹۷۲، موفق شد سیاست عدم حمایت از کاندیداهای ریاست جمهوری را بر این تشکل غالب کند. در سال ۱۹۷۹، جوزف لیبین کیرکلند، معاون جورج معانی، رهبری «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» را به عهده گرفت. او از جمله موفق شد، که «اتحادیه‌ی اتوموبیل سازی» را در سال ۱۹۸۱، «اتحادیه‌ی کامیون رانان» را در سال ۱۹۸۸، و «اتحادیه‌ی متحد کارگران معادن» را در سال ۱۹۸۹ به این تشکل بازگرداند. جوزف لیبین کیرکلند به غایت ضد کمونیست و یکی از طرف داران سرسخت «اتحادیه‌ی هم بستگی» لهستان بود. علی رغم کوشش‌های او، تعداد اعضای این تشکل از سی و سه درصد در سال ۱۹۶۰ به چهارده درصد در اوایل ۱۹۹۰ تقلیل یافت و همین مساله نیز باعث استعفای او در سال ۱۹۹۵ شد. بعد از او، رئیس خزانه داری «اتحادیه‌ی توماس آر دوناهو»، ریاست «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» را به طور موقت به عهده گرفت. اما در انتخاباتی، که اولین انتخابات مستقیم در تاریخ این تشکل بود، رقیب او جان ج سوینی، رئیس «اتحادیه‌ی بین‌المللی خدمات» توانست به رهبری فدراسیون انتخاب شود و تا به امروز نیز در این مسند ادامه‌ی فعالیت می‌دهد.

به هنگامی که جان سوینی، ریاست «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» را عهده دار شد، این تشکل دارای چندین سازمان - از جمله «انستیتو آسیایی - آمریکایی کارگر آزاد» (ا-۱۲)، «مرکز کارگری آفریقایی - آمریکایی» (ب-۱۲)، «انستیتوی اتحادیه‌ی کارگری آزاد»، که اروپا مرکز فعالیت آن بود (پ-۱۲) و «انستیتوی آمریکایی برای پیش رفت کار آزاد»، که آمریکای لاتین مرکز فعالیت آن بود (ت-۱۲) - برای فعالیت در اقصی نقاط جهان بود. او همه‌ی این سازمان‌ها را منحل کرد و «مرکز آمریکایی برای هم بستگی بین‌المللی کارگری» (ث-۱۲) را جایگزین آن‌ها نمود. از این تاریخ به بعد، تشکل جدید انجام تمامی فعالیت‌های ضد کارگری «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» - که پیش از این توسط سازمان‌های فوق صورت می‌گرفت - را عهده دار شد.

سیاست خارجی «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»

آمریکای لاتین

«فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» در طول تاریخ حیات خود، سیاستی ارتجاعی را در اقصی نقاط جهان دنبال نموده است. دلایل و مدارک بسیاری دال بر دخالت مستقیم این تشکل در سرنگونی حکومت‌های دموکراتیک و مترقی و پشتیبانی از دولت‌ها و اتحادیه‌های ارتجاعی در جهان وجود دارد. البته سیاست‌های ارتجاعی و ضد کارگری این تشکل با ادغام «فدراسیون کار آمریکا» و «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» شروع نشده، بلکه از بدو تاسیس «فدراسیون کار آمریکا» در اواخر قرن نوزدهم تا به کنون ادامه داشته است. کافی است به یاد بیاوریم، که چگونه در کنگره‌ی موسس این تشکل، سیاست‌های آن در مخالفت با ایده‌های سوسیالیستی و سیاست‌های مترقی تشکل

«شوالیه‌های کار» و با قبول داشت نظام سرمایه داری تعیین شد.

بنا بر همین سیاست‌ها بود، که «فدراسیون کار آمریکا» فعالانه به ضد انقلابیون مکزیک در تمام طول مدت انقلاب، از سال ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۹، کمک نمود. روزولت، رئیس جمهور آمریکا، در سال ۱۹۰۵، طی فرمانی به ارتش آمریکا - که به دکتترین مونرو مشهور شد - اجازه‌ی دخالت نظامی در مناطق کارائیب را می‌دهد. در همین سال، نیروهای ارتش آمریکا به کمک حکومت دیکتاتوری پرفیریو دیباز شتافته و اعتراض وسیعی که می‌رفت بساط حکومت ننگین او را برچیند را در هم کوبیدند. از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۰، جنگ بین نیروهای انقلابی و حکومت دیکتاتوری دیباز و حامیان آمریکایی او در جریان بود، تا بالاخره در سال ۱۹۱۰، فرانسیسکو مادیرو با شعار برگرداندن زمین به دهقانان، انقلابی را بر علیه دیکتاتوری دیباز آغاز می‌کند. در این



به محل زاپاتا حمله کرده و او را از پای در می‌آورند.

در ماه مه ۱۹۲۰، الوارو اوبرگون یکی از رهبران زاپاتیست‌ها با نیروهای ارتش آزادی بخش وارد مکزیکو سیتی می‌شود و قدرت را در دست می‌گیرد. وی در انتخابات ۱۹۲۴ و نیز انتخابات ۱۹۲۸، بیش‌ترین آرای مردم را به دست می‌آورد. و سرانجام پس از دور دوم انتخابات در سال ۱۹۲۸، درست قبل از آغاز دور دوم انتخابات، به قتل می‌رسد. در طی این مدت، او خود را به آمریکا نزدیک نمود، ارتش منسجمی را بنا نهاد، و همه‌ی مخالفان سیاسی خود را اعدام کرد. (۱۳)

در این دوران، «فدراسیون کار آمریکا» از نیروهای ارتجاعی مکزیک بر علیه انقلابیون طرف داری می‌کرد. این تشکل، از جمله، از سیاست‌های دولت آمریکا برای شرکت در جنگ جهانی اول حمایت کامل کرد. و بعد هم به یکی

از نیروهای ضد بلشویک در آمریکا تبدیل گردید. ساموئل گامبرز، رهبر این تشکل، برای هدف مند کردن فعالیت‌های ضد کمونیستی در سراسر آمریکای لاتین - به خصوص مکزیک - دست به تاسیس «فدراسیون کار پان آمریکن»، پس از پایان جنگ جهانی اول، زد. و در این رابطه، کمک‌های مالی بسیاری از دولت وقت آمریکا، به ریاست جمهوری ویلسون، دریافت نمود. ساموئل گامبرز هنگامی که در کنگره‌ی «فدراسیون کار پان آمریکن» در مکزیک شرکت داشت، دچار حمله‌ی قلبی شد و در سال ۱۹۲۴ درگذشت.

«فدراسیون کار آمریکا»، فعالیت‌های خود پس از جنگ جهانی اول را در قاره‌های دیگر - از جمله اروپا، آفریقا و آسیا - گسترش داد. و دوش به دوش سازمان «سیا»، مجری سیاست‌های ضد کمونیستی دولت آمریکا گشت. این تشکل، در اوایل جنگ جهانی دوم، برای مدت کوتاهی سیاستی ضد فاشیستی در پیش گرفت. اما به زودی این سیاست را، به ویژه در اواخر دهه‌ی ۱۹۴۰، به سیاست ضد کمونیستی تغییر داد. این سیاست به طور چشم گیری در فرانسه و ایتالیا به پیش برده شد. در انتخابات ایتالیا، تشکل مزبور اتحادی قوی با واتیکان و احزاب راست بر علیه «حزب کمونیست ایتالیا» تشکیل داد و فعالانه - در کنار «سیا» - علیه این حزب فعالیت و حتا میلیون‌ها دلار برای شکست آن در انتخابات ایتالیا هزینه نمود.

«فدراسیون کار آمریکا»، سیاست‌های ارتجاعی خود در آمریکای لاتین را از طریق «فدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های آزاد» (۱۵)، که تشکلی ضد کمونیستی بود، پیش می‌برد. این تشکل یک سال قبل از اتحاد با «کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، در کودتای خونینی بر علیه حکومت مترقی یاقوب اربنز در گواتمالا، در سال ۱۹۵۴، در کنار سازمان «سیا»، شرکت داشت.

یاقوب اربنز، بعد از به قدرت رسیدن در گواتمالا، سعی در ملی کردن زمین داشت. اما از آن جا که این سیاست به نفع «کمپانی یونایتد فوروت آمریکا» نبود، دولت هری ترومن در سال ۱۹۵۲ طبق فرمانی

میان، امیلیانو زاپاتا با نیروهای مسلح خود به کمک مادیرو می‌آید. حکومت دیباز سرنگون می‌شود و لئون دلا بارا به عنوان رئیس جمهور موقت مکزیک زمام امور کشور را به دست می‌گیرد. در انتخابات سال ۱۹۱۱، مادیرو به مقام ریاست جمهوری انتخاب می‌شود، ولی به تعهد خود درباره‌ی رفرم ارزی وفادار نمی‌ماند و همین مساله باعث می‌شود، که امیلیانو زاپاتا از او روی برگرداند. فرانسیسکو مادیرو در سال ۱۹۱۳ به دست ژنرال ارتش، ویکتوریانو خوورتا، به قتل می‌رسد. وی، طی یک انتخابات نمایشی، رئیس جمهور مکزیک می‌شود. اما در سال ۱۹۱۴، ارتش مشروطه خواهان به رهبری ونوستیانو کارانزا بر علیه او قیام می‌کند و او مجبور به فرار از کشور می‌گردد. در این موقعیت، سه نیروی عمده در مکزیک: یکی، ارتش پانچو ویلا (ویلیستاس) در شمال؛ دیگری، ارتش مشروطه خواهان کارانزا در جنوب؛ و سومی، زاپاتیست‌ها در جنوب؛ وجود داشت. در یک نشست عمومی رهبران ویلیستاس‌ها، مشروطه خواهان و زاپاتیست‌ها، در شهر آگواسکالیستنس، کارانزا پیشنهاد نمود سایرین ریاست جمهوری او را قبول کنند. اما نیروهای رادیکال ویلیستاس‌ها و زاپاتیست‌ها این پیشنهاد را نپذیرفتند. زاپاتا و ویلا طی ملاقاتی تصمیم گرفتند، یک رئیس جمهور غیر نظامی امور مملکت را اداره نماید. در مقابل، کارانزا به کمک نیروهای ضد انقلابی در مکزیکو سیتی علیه زاپاتیست‌ها - که در مورلوس قدرت را به دست داشتند - و ویلیستاس‌ها توطئه می‌کند. و سپس در حمله‌ای نظامی، نیروهای پانچو ویلا را شکست می‌دهد. و بعد نیز به فکر از بین بردن زاپاتا می‌افتاد و می‌خواهد این نقشه را توسط یکی از سرهنگان خود به اجرا در آورد. سرهنگ جیسس گواخواردو، نامه‌ای به زاپاتا می‌نویسد، از در دوستی در می‌آید، و اعلام می‌کند نیروهای کارانزا قصد کشتن زاپاتا را دارند و او تمایل دارد به نیروهای ارتش آزادی بخش زاپاتیست‌ها بپیوندد. در تاریخ دهم آوریل ۱۹۱۹، زاپاتا برای ملاقات با این سرهنگ وارد شهر چینامکا می‌شود. و نیروهای ارتشی، که از قبل در جریان بودند،

«سیا» را مسئول رساندن اسلحه و کمک‌های مالی به مخالفان یقوب اربنز نمود. سرانجام کودتای خونینی در سال ۱۹۵۴ توسط «سیا» و به کمک «فدراسیون کار آمریکا» سازمان داده می‌شود. (۱۴) یکی از ماموران «سیا»، که در این کودتا نقش مهمی بر عهده داشت، در مصاحبه با «تایمز» در دوازدهم ژوئن ۱۹۹۵ چنین می‌گوید:

«ما در گواتمالا با کمونیست‌ها مبارزه و جنگ نکردیم. خطر اصلی در آن کشور، اصلاحات ارضی بود. ما نه بر علیه کمونیست‌ها، که بر علیه مردم مبارزه کردیم.»

حکومت نظامی، با به دست گرفتن قدرت، در طول چهل روز حدود ۲۰۰ هزار نفر از مردم بی‌گناه این کشور را کشت. در تمام طول این مدت، دولت آمریکا، «سیا» و «فدراسیون کار آمریکا»، رابطه‌ای تفاهم آمیز با رهبران نظامی گواتمالا داشتند.

عین همین سیاست را «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» در برزیل، در سال ۱۹۶۴، به پیش برد. در یک انتخابات آزاد، خوآو گولارت به ریاست جمهوری برزیل انتخاب می‌شود. او سعی در ایجاد رابطه با شوروی، کوبا و دیگر کشورهای اروپای شرقی می‌نماید و دست اتحادیه‌های کارگری را برای مبارزه جهت کسب حقوق کارگران آزاد می‌گذارد. از طرف دیگر، او سعی در جلوگیری از چپاول شرکت‌های خارجی در برزیل می‌کند. دولت آمریکا در این جا هم از طریق «سیا» و «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» دست به کار کودتایی علیه حکومت خوآو گولارت می‌شود. پس از کودتا، فعالیت اتحادیه‌های کارگری ممنوع و جو پلیسی بر جامعه حکم فرما می‌شود. از سال ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۵، حدود هفتاد هزار نفر توسط حکومت کودتا کشته می‌شوند. در رابطه با کودتای برزیل و به قدرت رسیدن نظامیان، لینکن جوردن، سفیر آمریکا در دوران ریاست جمهوری جان کندی، در تلگرافی به واشنگتن چنین می‌نویسد:

«یک حرکت کاملاً دموکراتیک و یک پیروزی بسیار مهم برای آزادی و در جهت از دست ندادن کامل جمهوری‌های آمریکای جنوبی در اواسط قرن بیستم در برزیل اتفاق افتاد، که زمینه‌های بسیار مناسبی برای سرمایه‌گذاری‌های خصوصی فراهم خواهد آورد.» (۱۶)

در همین رابطه، ویکتور روتنر، یکی از فعالین کارگری آمریکا، که مخالفت سیاست‌های «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» بود، چنین می‌گوید:

«اتحادیه‌ی کارگری (منظور همان «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» است)، به رهبری جورج معانی و با هم دستی «سیا» کودتایی را علیه حکومت خوآو گولارت، رئیس جمهور منتخب مردم برزیل، سازمان داد. این تشکل نهایت سعی خود را برای تضعیف اتحادیه‌های کارگری مستقل در برزیل نمود. دنباله روی کورکورانه‌ی «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» از سیاست‌های ارتجاعی حکومت مرکزی آمریکا، باعث شد که این تشکل مستقیماً بر علیه اتحادیه‌های کارگری نه فقط در برزیل، که در کل آمریکای لاتین فعالیت نماید... مسئولین اتحادیه و معاونین جورج معانی در فعالیت‌های بین‌المللی خود پول‌های کلانی برای ایجاد شبکه‌های ارتباطی عظیم اتحادیه‌های زرد کارگری برای کمک به حکومت‌های ارتجاعی و دست‌نشانده خرج می‌کردند.» (۱۷)

بعد از پیروزی انقلاب کوبا نیز این تشکل برای پیش برد مقاصد خود در آمریکای لاتین، «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد» (۱۸)

را در سال ۱۹۶۲ تاسیس می‌کند. این انستیتو در آمریکای لاتین، فعالیت‌های ضد کمونیستی خود را از جمله در جمهوری دومینیکن، هوندوراس، گیوانا، شیلی، اکوادور، برزیل، آرژانتین، اوروگوئه، کوستاریکا، مکزیک، بولیوی، السالوادور، کلمبیا، جامائیکا، نیکاراگوئه، پاناما، هائیتی و ونزوئلا ادامه می‌دهد.

در این جا سعی می‌شود، که مروری هر چند کوتاه به بخشی از این فعالیت‌ها در برخی از این کشورها داشته باشیم، تا شاید زمینه‌ای برای تحقیقات و مطالعات آینده در این باره باشد.

یکی از اقدامات اولیه‌ی «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد»، فعالیت در کشور کوچک گیوانا - از مستعمرات انگلیسی و عضو کشورهای مشترک المنافع - به رهبری دکتر جدی جاگن، رئیس و پایه گذار «حزب مترقی مردم»، بود. طرف داری دکتر جاگن از «اتحادیه‌ی کارگران شکرکاران»، باعث تحدید منافع «شرکت بروکر بروس مک کونل» می‌شد. لذا دولت انگلستان تصمیم گرفت، که قبل از آزادی این کشور از شر دکتر جاگن خلاص شود. و به جای او، فردی که به منافع آن لطمه نزند را جایگزین نماید. طبق قرارداد نانوشته‌ای بین دولت‌های آمریکا و انگلیس، سازمان «سیا» و «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» فعالیت‌های خود در این کشور را شروع می‌کنند. ویلیام بلوم (۱۹) نویسنده از قول سرافینو روموالدی، یکی از رهبران فدراسیون و مسئولین کار در گیوانا می‌نویسد:

«از همان لحظه‌ی ورودم به گیوانای انگلیسی، با تمام قدرت و امکاناتم سعی در تقویت اتحادیه‌های دموکراتیک کارگری مخالف دکتر جاگن نمودم.»

به قول ویلیام بلوم:

«این یکی از نادر مواردی بود که «سیا» و «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، ماموریت می‌یافتند در کشور زیر نفوذ انگلستان فعالیت نمایند.»

این تشکل با هم کاری «انجمن اتحادیه‌های بین‌المللی کارگران - اتحادیه‌ای انگلیسی، که هدف خود را تعلیم و انتقال تجارب اتحادیه‌های کارگری اروپایی در کشورهای غیر پیش رفته قرار داده بود - کمک‌های زیادی به اتحادیه‌های کارگری متعلق به حزب دست راستی فوریز بورنهام، که مخالف سیاست‌های دکتر جاگن بود، نمود. فعالیت‌های «سیا» و «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» در گیوانا، بعد از به قدرت رسیدن جان اف کندی و ایجاد «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد» در سال ۱۹۶۲، شدت بیش‌تری یافت. «سیا» تظاهرات خشن و خونینی را به کمک اتحادیه‌های کارگری زیر نفوذ خود در فوریه‌ی ۱۹۶۲ بر علیه دکتر جاگن سازمان دهی نمود. در سال ۱۹۶۳، «سیا» تظاهرات هشتاد روزه‌ای، که طولانی‌ترین تظاهرات در طول تاریخ این کشور بود را به کمک «شورای اتحادیه‌ی کارگری» - یکی از مجموعه اتحادیه‌های کارگری گیوانا، که توسط «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد»، به رهبری ریچارد ایشمائل در آمریکا ایجاد شده بود - را سازمان دهی می‌کند. به طور هم زمان، «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» به پشتیبانی از کارگران اعتصابی گیوانا از شرکت‌های نفت آمریکایی خواست به این کشور نفت صادر نکنند. متعاقب این تصمیم، دکتر جاگن از کوبا درخواست کمک نمود. دولت آمریکا به بهانه‌ی آن که این یک طرح جدی کمونیستی است، فشار بر دکتر جاگن را چند برابر نمود. این فشارها، هم راه با فعالیت‌های «سیا» و «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد»، باعث شد که

اعدام در این کشور - همانند برزیل و گواتمالا - شروع به کار کردند و تعداد بی شماری از مردم و فعالین سیاسی را قلع و قمع نمودند.

چامسکی در رابطه با نقش «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» می‌نویسد:

«سیاست‌های کورکوانه ضد کمونیستی رهبران این تشکل، باعث گردید که آن‌ها به طور فعال و دوش به دوش «سیا» در آماده نمودن شرایط برای حمله‌ی نظامی آمریکا شرکت کنند. آن‌ها بعد از اشغال، اتحادیه‌ی کارگری طرف دار خووان بووش را به طور کلی از بین بردند و در عوض از حکومت‌های توتالیتر با سیاست‌های به غایت ضد کارگری حمایت کردند. سیاست‌های ضد کمونیستی جرج معانی و دیگر رهبران «فدراسیون کار آمریکا - کنگره سازمان‌های صنعتی»، سبب شد منافع کارگران دومینکن فدای سیاست‌های آمریکا شود. همان طور که در دیگر کشورهای آمریکای لاتین چنین اتفاقی افتاد. علاوه بر موضع ضد کمونیستی جرج معانی و دیگر رهبران این تشکل - از جمله لین کیرکلند، الکساندر بارکان و ادوارد کارلو، رئیس کارگران صنعتی - آن‌ها همگی از سهام داران بزرگ «شرکت کشاورزی پونتا کانا» در دومینکن می‌باشند.» (۲۰)

شیلی یکی از دیگر کشورهای آمریکای لاتین است، که «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد»، نقش اساسی و مهمی در کودتا در آن داشت. از فعالیت‌های این تشکل در شیلی از جمله می‌توان تعلیم و کمک به ایجاد زمینه‌ی مناسب برای کودتای ژنرال پینوشه بر علیه سالوادور آلنده را نمونه آورد. فعالیت‌های این تشکل در شیلی توسط «سیا» اداره می‌شد و از نظر مالی، «آژانس ایالات متحده برای پیش رفت بین‌المللی» (۲۱)، که خود رابطه‌ی نزدیکی با «سیا» دارد، تامین عملیات در شیلی را به عهده داشت. «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد»، از جمله از رهبران کارگران در اتحادیه‌ها برای تعلیمات ضد کمونیستی و هم کاری با کارفرماها دعوت و برای آن‌ها

کلاس‌های آموزشی در مدرسه فرونت رویال در ویرجینیای آمریکا - که متعلق به «فدراسیون کار آمریکا» است - برگزار می‌نمود. این افراد برای مدت چند ماه در این مدرسه تعلیم داده می‌شدند و کمک‌های مالی نیز، که تا نه ماه پس از برگشتن آن‌ها به شیلی ادامه می‌یافت، دریافت می‌نمودند. از سال ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۲، حدود ۷۹ تا ۱۰۰ نفر توسط این نهاد در مدرسه فرونت رویال تعلیم داده شده و حدود ۸۸۳۷ نفر دیگر نیز در خود شیلی در کلاس‌های کوتاه مدت، سمینار و غیره، دوره دیدند. «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد»، رابطه‌ی بسیار نزدیکی با «فدراسیون ملوانان شیلی» داشت. افسران نیروی دریایی شیلی، اولین نیروهایی بودند که در کودتا شرکت کرده و شهر والپارائسو، اولین شهری بود که به دست کودتاچیان افتاد. «فدراسیون حرفه‌ای شیلی»، که در سال ۱۹۷۱ توسط



«حزب مترقی مردم» به رهبری دکتر جاگن نتواند در انتخابات سال ۱۹۶۴ حداکثر آرا را نصیب خود کند. دکتر جاگن، علی رغم محبوبیت بسیار، مجبور به استعفا شد و حزب فوربز بورنهام به کمک «سیا» و «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد»، قدرت را در دست گرفت. اما دکتر جاگن در انتخابات سال ۱۹۹۲، یعنی بیست و هشت سال بعد از آن که قدرت سیاسی را از دست داده بود، در یک انتخابات آزاد مجدداً به آن دست یافت.

در کوبا، «اتحادیه‌ی کامیون رانان»، یکی از اتحادیه‌های عضو «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، که تبدیل به یکی از نیروهای با قدرت مافیا در آمریکا شده بود، هم راه با دیگر نیروهای مافیایی و با سازمان دهی مستقیم «سیا»، اقدام به فعالیت‌های ضد انقلابی و هم چنین تلاش برای ترور فیدل کاسترو می‌نماید. همان طور که می‌دانیم، کوبا قبل از انقلاب از مهم ترین پایگاه‌های پخش مواد مخدر، قمارخانه و کازینو، فحشا و... و از جمله، پایگاه دو باند مافیایی سانتو ترافیکنته و کارلوس ماسه لو بود. بعد از پیروزی انقلاب، و ممنوعیت کلیه‌ی فعالیت‌های مافیایی و مصادره‌ی اموال کازینوها و قمارخانه‌ها و... همگی باندهای مافیایی از این کشور اخراج می‌شوند. سانتو ترافیکنته و کارلوس ماسه لو، فلوریدا و لیوزیانا را به ترتیب به مرکز فعالیت‌های خود بدل می‌سازند. حوفا، رئیس «اتحادیه‌ی کامیون داران»، به عنوان حلقه‌ی رابط بین گروه‌های مافیایی جنوب (سانتو ترافیکنته و کارلوس ماسه لو) و شمال (بونانو و گلنته) از یک طرف، و «سیا» از طرف دیگر، عمل می‌کرد. وی از جانب «سیا» مأموریت می‌یابد، که از سانتو ترافیکنته و کارلوس ماسه لو بخواهد برای پیش برد فعالیت‌های ضد انقلاب کوبا با آن‌ها هم کاری نمایند. مدارک و شواهد گواهی می‌دهند، که مخارج تمامی اقدامات انجام شده از طرف «سیا» علیه انقلاب کوبا، توسط سانتو ترافیکنته و کارلوس ماسه لو و حوفا تامین می‌شده است.

یکی از دیگر از کشورهای قاره‌ی آمریکا، که مورد تهاجم ارتش آمریکا قرار گرفت، جمهوری کوچک دومینکن بود، که در سال ۱۹۶۵ اشغال گردید. در سال ۱۹۶۳، حکومت فاشیستی دونالد ریید کابلرال توسط یک کودتای نظامی سرنگون می‌شود. پس از مدت کوتاهی، یک حکومت قانونی به رهبری خووان بووش زمام امور کشور را به دست می‌گیرد. رئیس جمهور وقت آمریکا، لیندن جانسون، از «سیا» می‌خواهد جمهوری دومینکن را از شر کمونیست‌ها برهاند. از همان اوآن به قدرت رسیدن خووان بووش، «سیا» و «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، فعالیت‌های خود در این کشور را آغاز کرده و زمینه‌ی تهاجم نظامی آمریکا به آن در سال ۱۹۶۵ را مهیا می‌کنند. چامسکی به نقل از خووان بووش، در جون ۱۹۷۵، می‌نویسد:

«کشور دومینکن، کشوری طرف دار آمریکا نیست، بلکه آمریکا مالکیت آن را در اختیار دارد.»

چامسکی می‌گوید:
«بعد از اشغال نظامی آمریکا، جوخه‌های

«انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد» تشکیل گردید، سازمان ده تظاهرات راست گرایان بر علیه آئنده قبل از کودتا و نیز تظاهرات زنان کاسه به دست بود. رابطه‌ی «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» با این تشکل‌ها پس از به قدرت رسیدن پینوشه و تا زمانی که در قدرت بود، هم چنان ادامه داشت. یکی از اقدامات پینوشه بعد از کشتار مردم، غیر قانونی کردن بزرگ‌ترین اتحادیه‌ی کارگری شیلی، یعنی «مرکز کارگری» با بیش از دو میلیون عضو و بیش از ۱۲۷۹ اتحادیه در شهر سانتیاگو، بود. در سال ۱۹۷۴، پینوشه تشکل کارگری‌بی به نام «فدراسیون ملی کارگران شیلی» را از جمع ۲۶ تشکل کارگری - که توسط «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد» در شیلی تاسیس شده بودند - بنیان می‌گذارد.

لازم است در این جا نظری هر چند کوتاه و گذرا به «پروژه‌ی اعطای ملی برای دموکراسی» (۲۲) بیندازیم؛ چرا که بدون شناخت و نقش مخرب این سازمان به ظاهر «ان جی او» در جهان، مشکل است دست‌های پشت پرده در آشوب‌های سازمان داده شده در کشورهای جهان سوم به طور عام و آمریکای لاتین به طور اخص را شناخت. «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» در سال ۱۹۸۳، در دوران حکومت ریگان، برای پیش برد سیاست‌های دولت آمریکا و ایجاد آشوب در کشورهایی که در کمپ آمریکا نبودند، تاسیس گردید. یکی از چهره‌های مشهور و سازمان ده کودتای خونین بر علیه آئنده، یعنی هنری کیسینجر، اولین رهبر این سازمان بود. بعد از او، مدلین اولبرایت، وزیر امور خارجه در دوران کلینتون، فرانک کارلوچی، وزیر دفاع ریگان، زیگنیو برژنسکی، رئیس سازمان حفاظت ملی در دوران کارتر، ژنرال رمزی کلارک، فرمانده نیروهای ناتو در دوران کلینتون، و پوول وولفویچ، رئیس فعلی «بانک جهانی» و معاون رامزفلد وزیر دفاع بوش، در دوره‌های مختلف رهبری این سازمان را به عهده داشته‌اند. (۲۳)

این سازمان، علی‌رغم آن که وانمود می‌کند نمونه‌ای از سازمان‌های «ان جی او» است، اما از بدو تاسیس خود مستقیماً سیاست‌های «سیا» را در آمریکای لاتین و کارائیب - به خصوص کشورهای، که برنامه‌ی سرنگونی آن‌ها توسط کاخ سفید تهیه شده است - دنبال می‌کند. این سازمان، به عنوان مثال، بزرگ‌ترین کمک‌های مالی را به مخالفان رئیس‌جمهور ونزوئلا، هوگو چاوز، نموده است. دکتر کیم اسکپیس در مقاله‌ای در «مرکز تحقیقات گلوبال» می‌نویسد:

«طبق گزارش سالانه‌ی «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی»، این سازمان مبلغ ۴۰۳۹۳۳۱ (حدود چهار میلیون دلار) در سال ۲۰۰۱ به نیروهای مخالف چاوز و سازمان‌های آمریکایی که در این رابطه فعالیت می‌کنند، کمک نموده است.»

سازمان مزبور، در واقع، بخشی از وظایف «سیا» را در کشورهای آمریکای لاتین اجرا می‌نماید و از آن جا که خود را «ان جی او» می‌خواند، به دولت آمریکا این امکان را می‌دهد که به آسانی ادعا نماید، که این سازمان ربطی به دولت ندارد و از سیاست‌های آن تبعیت نمی‌نماید. الن وینستن، یکی از افرادی که نقش عمده‌ای در تاسیس این سازمان داشته است، در مقاله‌ای در «واشنگتن پست»، در بیست و یکم سپتامبر ۱۹۹۱، نوشت:

«بیش تر کارهایی که ما امروز در «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» انجام می‌دهیم، در ۲۵ سال پیش توسط سازمان سیا انجام می‌شد.»

دکتر مایکل چاووسودوسکی نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «تخریب

هائیتی» در «مرکز تحقیقات گلوبال» می‌نویسد:

«این سازمان از جمله بودجه‌ی چهار انستیتو به نام‌های: - انستیتو بین‌المللی جمهوری خواهان؛ - انستیتو دموکراتیک ملی برای امور بین‌المللی؛ - کانون بین‌المللی برای سرمایه‌گذاری خصوصی؛ - کانون آمریکایی برای هم بستگی کارگری (معمولاً به اسم کانون هم بستگی شناخته می‌شود)؛ را تامین می‌نماید.» او ادامه می‌دهد:

«وظایف عمده‌ی این سازمان‌ها، آن طور که خود بیان می‌کنند، کمک رساندن مالی و تکنیکی به همه آن‌هایی است که آرزوی دموکراسی را در سراسر جهان دارند.»

همان طور که گفته شد، «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» از چهار تشکل مختلف تشکیل شده است. «انستیتو بین‌المللی جمهوری خواهان»، سیاست‌های حزب جمهوری خواه را نمایندگی می‌کند؛ «انستیتو دموکراتیک ملی برای امور بین‌المللی»، متعلق به حزب دموکرات است؛ «کانون بین‌المللی برای سرمایه‌گذاری خصوصی»، به اتاق بازرگانی آمریکا تعلق دارد و سیاست سرمایه‌های بزرگ برای چپاول کشورهای جهان سوم را دنبال می‌کند؛ و «کانون آمریکایی برای هم بستگی کارگری»، سیاست‌های «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» را تعقیب می‌نماید.

ویلیام رابینسون در مورد «پروژه‌ی اعطای ملی برای دموکراسی» می‌نویسد:

«در واقع این پروژه نتیجه‌ی تغییر سیاست خارجی آمریکا نسبت به کشورهای جهان سوم، که سیاستی هم سو با منافع مستقیم آمریکا ندارند، است. آمریکا استراتژی قبلی خود مبنی بر مهار حرکت‌ها و جنبش‌های اجتماعی از طریق قبضه نمودن دولت و اهرم‌های قدرت توسط کودتای نظامی را به پروسه‌ی «ترویج دموکراسی» از طریق رخنه نمودن عوامل خود و روشن فکران محلی در جنبش‌های اجتماعی و به دست گرفتن رهبری آن‌ها تغییر داده است... اعطای ملی برای دموکراسی از آن دموکراسی‌بی طرف داری می‌کند، که با منافع آمریکا هم خوانی داشته باشد. به زبان دیگر، دموکراسی برای اعطای ملی، زمانی برای دموکراسی ارزش قائل است که منافع ملی آمریکا را تامین نموده و روشن فکران محلی قادر به مهار جنبش‌های اجتماعی باشند.» (۲۴)

او ادامه می‌دهد:

«آمریکادو نوع برنامه‌ی «ترویج دموکراسی» را در سطح جهان دنبال می‌کند: دسته‌ی اول شامل کشورهایی است، که توسط رهبران طرف دار بازار و جهانی شدن سرمایه اداره می‌شود. برنامه‌ی دخالت سیاسی در این کشورها به منظور پشتیبانی از و کمک به نیروهای نئولیبرال محلی برای به دست گرفتن هر چه بیش تر اهرم‌های قدرت و اعمال هژمونی بر تمام بخش‌های جامعه‌ی مدنی صورت می‌گیرد. هدف اصلی این پشتیبانی، مساعد نمودن زمینه برای اجرای رفرم‌های اقتصادی به نفع بازار، اصلاحات ساختاری در اقتصاد، و خصوصی کردن هر چه بیش تر سرمایه‌های ملی و در یک کلام، ادغام کامل کشور در بازار جهانی سرمایه است. روی دیگر این سیاست، همانا کوشش برای ایزولاسیون، به حاشیه راندن و بدنام کردن، نیروهای مردمی، ملی، انقلابی و مترقی جامعه است، که به نحوی سد راه توسعه‌ی سیاست‌های نئولیبرالی حکومت طرف دار منافع آمریکا هستند. بخش دیگر یا نوع دیگر سیاست آمریکا، استفاده از «ترویج دموکراسی» برای

سرنگون نمودن حکومت‌هایی است، که آمریکا - به هر دلیلی - فکر می‌کند آن‌ها رژیم‌های مطلوبی نیستند. و هم چنین برای «گذار به سوی دموکراسی» در مواقعی، که دولت آمریکا در جهت تغییر یک رژیم - به دلیل هم خوان نمودن آن با اقتصاد نئولیبرالی و بازار سرمایه‌ی جهانی - عمل می‌کند.» (۲۴)

کشورهایی که آمریکا آرزوی دخالت مستقیم و تغییر رژیم در آن‌ها را در سال‌های اخیر داشته است، هائیتی، ونزوئلا و کوبا بوده‌اند. دولت آمریکا موفق شد، حکومت ژان برترد ارستید را در هائیتی با کودتا و اشغال نظامی سرنگون کند؛ در کودتای، یازدهم آوریل ۲۰۰۲، بر علیه حکومت دموکراتیک هوگو چاوز مستقیماً دست داشت و کمک‌های زیادی از طریق «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» به کودتاچیان نمود، اما این کودتا به همت مردم فقیر و نیروهای نظامی طرف دار چاوز در فاصله‌ی چهل و هشت ساعت شکست خورد و چاوز مجدداً قدرت را در دست گرفت.

یکی دیگر از کشورهایی که «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد»، به طور فعال و دوش به دوش «سیا» و بعدها «اعطای ملی برای دموکراسی»، بر علیه طبقه‌ی کارگر آن فعالیت نموده است، نیکاراگوآ است. دیکتاتور نیکاراگوآ، انستازیو ساموزا، در سال ۱۹۳۶ قدرت سیاسی را به دست گرفت. او به کمک نیروهای گارد ملی، حکومتی خونین و موروثی در این کشور ایجاد نمود، که مدت چهل و سه سال به درازا کشید. در طی این مدت، تعداد زیادی از مردم بی‌گناه این کشور به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. در طی این مدت، دولت حاکم رابطه‌ای تنگاتنگ با دولت آمریکا داشت. سرانجام در نوزدهم جولای ۱۹۷۹، چند ماه قبل از سرنگونی حکومت دیکتاتوری محمد رضا پهلوی در ایران، حکومت انستازیو ساموزا توسط انقلاب مردمی به رهبری ساندنیست‌ها سرنگون شد. او کشوری ورشکسته با مردمی به غایت فقیر به جای گذاشت و خود با دارایی میلیون دلاری از نیکاراگوآ گریخت. ساندنیست‌ها، با کسب قدرت، دست به اقدامات انقلابی - از جمله، مصادره‌ی اموال سرمایه داران، تقسیم زمین و دیگر رفرفرم‌های اجتماعی اقتصادی - زدند. اما این اقدامات با سیاست‌های دولت آمریکا هم سو نبود و لذا، از همان ابتدای حکومت ساندنیست‌ها، جیمی کارتر طی یک فرمان بسیار محرمانه از «سیا» خواست به مخالفان حکومت ساندنیست‌ها، در جهت سرنگونی آن، کمک نماید. «سیا» و «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد» نیز اقدامات خود علیه حکومت ساندنیست‌ها را شروع می‌کنند. آن‌ها فعالیت‌های خود را در چند جبهه سازمان می‌دهند؛ از یک طرف، اقدام به تأسیس راديوهای ضد ساندنیست در کشورهای هوندوراس و کوستوریکا می‌نمایند و از طرف دیگر، نیروهای شبه نظامی کونترا را سازمان می‌دهند، که فعالیت آن بعد از به قدرت رسیدن ریگان در سال ۱۹۸۱، تشدید می‌شود. با تأسیس «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی»، در سال ۱۹۸۳، «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد» فعالیت‌های خود را این بار در اشتراک با این سازمان ادامه می‌دهد و دست به سازمان دهی اتحادیه‌های کارگری طرف دار نیروهای مخالف در نیکاراگوآ می‌زند. مخارج این اقدامات توسط کشورهای مختلفی از جمله اسرائیل، کره جنوبی، تایوان و عربستان سعودی تأمین می‌گردد. «عربستان سعودی، ماهانه یک میلیون دلار از طرف یک حساب بانکی در جزیره‌ی کوچک کیمین به حساب سرهنگ اولیور نورث در بانک سویس واریز می‌کرد.» (۲۵) «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» و «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار

آزاد»، عاقبت توانستند با خراب کاری، کشتار مردم توسط نیروهای ضد ساندنیستی، هزینه کردن میلیون‌ها دلار در انتخابات سال ۱۹۹۰، ساندنیست‌ها را در این انتخابات شکست دهند و یک حکومت دست راستی، که حامی منافع آمریکا باشد، را به قدرت برسانند.

ناگفته نماند، که «سیا» و «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» در انتخابات سال ۱۹۸۴ از کاندیداتوری ارتور کروز، که آن زمان خود یکی از مهره‌های مطمئن «سیا» بود، پشتیبانی نمودند. برنامه‌ی تعیین شده آن بود، که وی به دلیل واهی تقلب در انتخابات استعفا دهد، تا آمریکا و «سیا» بتوانند انتخابات را غیر دموکراتیک قلمداد کنند. اما از آن جا که کاندیداهای دیگر احزاب مخالف در انتخابات شرکت کردند و به تبلیغات منفی «سیا» اعتنایی نکردند، توطئه‌ی مزبور نقش بر آب شد و ساندنیست‌ها ۶۷ درصد آرا را در این انتخابات به خود اختصاص دادند. این تجربه باعث گشت، که «سیا» و «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» از آن پس دقیق‌تر عمل نمایند و برنامه ریزی خود برای انتخابات سال ۱۹۹۰ را از سال ۱۹۸۷ آغاز نمایند. این برنامه بر سه اصل بنا نهاده شده بود:

- کلیه احزاب سیاسی مخالف دولت بایستی از یک کاندیدا برای رئیس جمهوری حمایت کنند؛

- جبهه‌های از احزاب سیاسی، اتحادیه‌های کارگری، سازمان‌های تجاری و انجمن‌های مدنی مخالف ساندنیست‌ها بایستی ایجاد شود؛

- برای سازمان دادن و تبلیغات برای انتخابات، نظارت بر انتخابات و اجرای نظرسنجی بایستی انجمن‌های مدنی در سطح ملی ایجاد کرد؛

این انجمن‌ها خود را مستقل می‌خواندند، ولی در واقع ضد ساندنیست‌ها بودند. (عین این انجمن‌های به ظاهر مستقل را در یوگسلاوی، اوکراین و گرجستان تأسیس کردند.) سیاستی که برای اولین بار در نیکاراگوئه پی ریزی شد، بعدها به شیوه‌ای پیچیده‌تر و حساب شده‌تر در کشورهای مختلف دیگر مانند ونزوئلا، یوگسلاوی، اوکراین و گرجستان و هائیتی پراتیک گشت.

دولت آمریکا، از همان روز پس از سرنگونی دار و دسته‌ی فاسد ساموزا در سال ۱۹۷۹، کمک‌های زیادی به نیروهای دست راستی و مخالف دولت ساندنیست‌ها نمود. فیلیپ آگی در مقاله‌ای تحت عنوان «چگونگی دخالت ایالات متحد آمریکا بر علیه کارگران ونزوئلا، دخالت انتخاباتی سازمان سیا، مدل نیکاراگوئه در ونزوئلا»، می‌نویسد:

«روزنامه‌ی لاپرنزا، روزنامه‌ی خانم چامورا (چامورا کاندیدای احزاب مخالف ساندنیست‌ها بود، که به کمک «سیا» و «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» انتخاب گردید)، از اولین موسسات نیکاراگوئه بود، که توسط سازمان «سیا» برای دریافت کمک‌های مالی انتخاب گردید... در سال ۱۹۸۱، دولت ریگان مبلغ یک میلیون دلار به گروه شورای عالی سرمایه گذاری‌های خصوصی، که از چهار حزب دست راستی و طرف دار سرمایه داران و زمین داران تشکیل شده بود، برای ایجاد «تشکیلات هماهنگ کننده‌ی دموکراتیک نیکاراگوئه»، کمک نمود. این تشکیلات می‌بایستی از شورای عالی سرمایه گذاری‌های خصوصی و دو اتحادیه‌ای، که رابطه‌ای تنگاتنگ با «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» داشتند و مخالف ساندنیست‌ها بودند، تشکیل گردد.» (۱-۲۵)

انتخابات ۱۹۸۴ و شکست ارتورو کروز، بزرگ‌ترین درس را به دولت آمریکا و سازمان‌های آن برای چگونگی دخالت‌های آینده در نیکاراگوئه

سوسیال مسیحی»، متعلق به حزب سوسیال مسیحی نیکاراگوآ می باشند. علاوه بر این ها، اتحادیه های کارگری کوچک دیگری نیز در این کشور وجود دارد.

«انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد» و «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی»، فعالیت های خود بعد از شکست ساندنیست ها در انتخابات ۱۹۹۰ را هم چنان در این کشور ادامه می دهند. این فعالیت ها در حال حاضر چندین برابر شده است؛ چرا که انتخابات عمومی نیکاراگوآ در راه است و طبق شواهد موجود، ساندنیست ها بیش از هر زمان دیگری در بین مردم محبوبیت دارند. اما روشن است، که دولت آمریکا و اهرم های غیر قانونی آن - «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» و «کانون آمریکایی برای هم بستگی بین المللی کارگری» - نهایت سعی خود را به کار خواهند برد، تا مانند انتخابات پیشین از به قدرت رسیدن ساندنیست ها جلوگیری کرده و یکی دیگر از مهره های خود را برای مدت دیگر به حکومت برسانند.

یکی دیگر از کشورهایی، که «فدراسیون کار آمریکا - کنگره ی سازمان های صنعتی» فعالیت های زیادی در آن دارد، ونزوئلا است. ونزوئلا، یکی از بزرگ ترین کشورهای نفت خیز - جدا از کشورهای خاورمیانه - است. شرکت های نفتی «فیلیپ پترولیم» و «اکسون موبیل» از عمده ترین شرکت هایی هستند، که برای سال ها نفت این کشور را غارت نموده اند. علی رغم ثروت عظیم ونزوئلا، در حدود هشتاد درصد مردم این کشور - تا قبل از به قدرت



رسیدن چاوز - زیر خط فقر به سر می بردند. کاراکاس، در واقع، به مرکز فعالیت های «فدراسیون کار آمریکا - کنگره ی سازمان های صنعتی» بعد از سقوط دیکتاتوری باتیستا و پیروزی انقلاب در کوبا تبدیل گردیده بود. «فدراسیون کارگران ونزوئلا» (۲۶)، بزرگ ترین اتحادیه ی کارگری ونزوئلا از بدو تاسیس خود در سال ۱۹۵۸، رابطه ی نزدیکی با «فدراسیون کار آمریکا - کنگره ی سازمان های صنعتی» و سازمان «سیا» داشته است. این اتحادیه در سال ۱۹۵۸، به صورت مخفی، توسط «حزب عمل دموکراتیک» (حزب سوسیال دموکراتیک) (۲۷) به رهبری دومولو بتانکورت، علیه حکومت نظامیان تاسیس گردید و یکی از نیروهای فعال در قدرت یابی حکومت غیر نظامی در سال ۱۹۵۸ بود. دومولو بتانکورت به خاطر مخالفت خود با حزب کمونیست و دیگر نیروهای مترقی، با حزب محافظه کار کتولیک به نام «کمیته ی کتولیکی برای سازمان سیاسی و انتخابات آزاد» اتحاد نمود و قدرت سیاسی را در دست گرفت. دیبانا باروهونا، در مقاله ای در «کانترپانچ» تحت عنوان «اتحادیه ی ملی کارگران ونزوئلا»، می نویسد:

«فدراسیون کار ونزوئلا در مدت طول چهار سال به طور بورکراتیک و غیر دموکراتیک اداره می شده و موضعی به نفع مدیران و سرمایه داران برای سرکوب جنبش کارگری داشته

و دیگر کشورها داد. آن ها سعی نمودند، که احزاب و نیروهای مخالف را متحد کرده و در انتخابات آینده تنها از یک نماینده حمایت کنند. در این رابطه، تقسیم کاری بین نیروهای تشکیل دهنده ی «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» - یعنی «انستیتو بین المللی جمهوری خواهان» (حزب جمهوری خواه)، «انستیتوی دموکراتیک ملی برای امور بین المللی» (حزب دمکرات)، «کانون بین المللی برای سرمایه گذاری خصوصی» (اتاق بازرگانی)، و «کانون آمریکایی برای هم بستگی کارگری» (فدراسیون کار آمریکا - کنگره ی سازمان های صنعتی) - برای ایجاد و اتحاد گروه های ضد ساندنیست صورت پذیرفت. این چهار ارگان با هم کاری «تشکیلات هماهنگ کننده ی دموکراتیک نیکاراگوئه» و پشتیبانی دولت آمریکا توانستند گروه های جوانان، زنان، و فدراسیون کارگری ضد ساندنیست ها را تشکیل داده و متحد کنند. به طوری که شش ماه قبل از انتخابات، آن ها موفق شدند جبهه ی ضد ساندنیست سیاست خارجی «فدراسیون کار آمریکا - کنگره ی سازمان های صنعتی» را با

اتحاد چهارده حزب از بیست حزب مخالف، تحت نام «اتحاد ملی مخالفین»، تشکیل دهند؛ سازمان های مختلف ضد ساندنیستی را در نقاط مختلف، در شکل «ان جی او» به وجود آورند؛ و همه ی آن ها را در سازمانی تحت عنوان «وی و سویکا» متشکل نمایند. از جمله وظایف این تشکل، نظارت بر انتخابات، نظرسنجی و شمارش آرا - در واقع، کاری موازی با شورای رسمی انتخابات - بود.

یک ماه پس از تشکیل این

جبهه، خانم وایولتا چامورا، صاحب روزنامه ی «لا پرنزا»، به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری این تشکل معرفی شد. به قول فیلیپ آگی: «خانم چامورا قبل از انتخابات ریاست جمهوری، توسط دولت ریگان به این سمت برگزیده شده بود.»

ناگفته نماند، که «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» برای پیش برد اهداف خود در نیکاراگوئه، «شرکت گروه دلفی انترناسیونال» - یکی از زبده ترین شرکت های تبلیغاتی و روابط عمومی آمریکا - را برای پیش برد مقاصد خود به کار گمارده بود. از جمله فعالیت های این شرکت، دادن خبرهای دروغ به نفع کاندیدای مورد قبول آمریکا و لجن پراکنی و پخش اکاذیب علیه کاندیدای مخالف به شرکت های رسانه ای است.

نیروی کار نیکاراگوآ در سال ۱۹۸۹ حدود ۱۲۷۷ هزار نفر بود، که حدود یک سوم آن را کارگران زن تشکیل می دادند. کارگران بخش کشاورزی، بیش ترین نیروی متحد کارگری نیکاراگوآ را به خود اختصاص می دهند. «فدراسیون کارگران ساندنیست» و «سازمان کارگران کشاورزی»، از بزرگ ترین تشکل های کارگری نیکاراگوآ و متعلق به حزب ساندنیست هستند. «فدراسیون عمومی آزاد کارگران»، «فدراسیون اتحادیه های کارگری» و «جبهه ی کارگران» نیز از اتحادیه های کوچک متعلق به احزاب چپ، و «جبهه ی کارگران

است. فعالین واقعی کارگری توسط دست اندرکاران فدراسیون، یا از این تشکل اخراج شده و یا مخفیانه به قتل رسیده‌اند... «مرکز آمریکایی برای هم بستگی بین‌المللی کارگری» (بخش بین‌المللی «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» - از من)، یکی از چهره‌های بیرونی سازمان «سیا» در دوران جنگ سرد، کمک‌های شایانی به «فدراسیون کار ونزوئلا» در دهه‌ی ۱۹۶۰ جهت بیرون انداختن نیروهای کمونیست و مترقی از اتحادیه نمود. این فدراسیون، در آن زمان، در مقابل حرکت‌های اعتراضی کارگری قرار گرفت و نه فقط از خواست‌های کارگران حمایت نکرد، بلکه دسته‌های چماق دار را برای سرکوب و قلع و قمع کارگران به راه انداخت... در سال ۱۹۹۷ - پس از گذشت یک دهه، که سیاست‌های نئولیبرالی تعداد زیادی از کارگران و مزدبگیران را به خیل فقرا اضافه نمود - «فدراسیون کار ونزوئلا» از تصویب قانون به غایت ارتجاعی و ضد کارگری حکومت دست راستی رافنل کالدرا حمایت نمود. طبق این قانون، به کارفرما اجازه داده می‌شد حقوق کارگران را هر اندازه که بخواهد، تقلیل دهد؛ حق کار دائم، که تا آن زمان بخش عمده‌ی قانون کار بود را ملغی کند؛ و قراردادهای کوتاه مدت را جایگزین آن نماید... (۱-۲۷)

همان‌طور که قبلاً گفته شد، «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» بعد از پیروزی انقلاب کوبا، دفتر مرکزی «فدراسیون کار پان امریکن» را به کاراکاس منتقل نمود و رابطه‌ای دوستانه با دولت و «فدراسیون کارگران ونزوئلا» برقرار نمود. پس از تشکیل «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد»، در سال ۱۹۶۲ توسط «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، برای تأمین منافع آمریکا و جلوگیری از رشد جنبش کمونیستی در آمریکای لاتین، دومولو بتانکورت، رهبر «حزب سوسیال دموکراتیک ونزوئلا»، و رافنل کالدرا، رهبر «کمیته‌ی کنترلی برای سازمان سیاسی و انتخابات آزاد در ونزوئلا»، به عنوان اعضای رهبری آن انتصاب می‌شوند. سرافینو روموالدی، رهبر «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد» و عضو «سیا»، در اواسط دهه‌ی شصت، کمک‌های مادی زیادی به «فدراسیون کار ونزوئلا» برای ایجاد یک بانک نمود. او از جمله باعث گردید، که «فدراسیون کار ونزوئلا» کلیه‌ی اعضای حزب کمونیست و دیگر نیروهای چپ و مترقی را از این تشکل اخراج نماید. «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد»، هم راه با «فدراسیون کار ونزوئلا»، در طرح ریزی تمامی کودتاهایی که در آمریکای لاتین صورت گرفت، شرکت فعال داشتند. سرافینو روموالدی می‌گوید:

«دوران هم‌کاری من با دومولو بتانکورت از مهم‌ترین و با ارزش‌ترین دوران فعالیت‌های سیاسی من است.» (۲۸)

اتحاد نامیمون «فدراسیون کار ونزوئلا» و «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد» و سازمان «سیا»، تا قبل از تاسیس «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی»، توسط رونالد ریگان در سال ۱۹۸۳، ادامه داشت. بعد از تاسیس این سازمان جدید، اتحاد «فدراسیون کار ونزوئلا» و «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد» و سازمان «سیا» به پیوند «فدراسیون کار ونزوئلا»، «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد» و «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» بدل می‌گردد. و نقش «سیا» را «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» به عهده می‌گیرد. این اتحاد نامیمون، در سال ۱۹۹۷، بعد از انحلال «انستیتوی آمریکایی برای پیش برد کار آزاد» و تاسیس «مرکز آمریکایی برای هم بستگی بین‌المللی کارگری»، به «فدراسیون کار ونزوئلا» و «مرکز آمریکایی برای هم بستگی بین‌المللی کارگری» و «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» تغییر شکل داد؛ اما بدون هیچ‌گونه تغییر و یا تعدیلی در فعالیت‌های ضد کارگری‌یی، که اتحادهای نامیمون قبلی انجام می‌دادند.

مردم ونزوئلا، تظاهرات‌ها و اعتراضات عظیمی را علیه سیاست‌های ارتجاعی «صندوق بین‌المللی پول» در سال ۱۹۹۲ بر پا داشتند. هوگو چاوز، سرهنگ جوان ارتش، به پشتیبانی از حرکت‌های مردمی، کودتایی را علیه دولت سازمان می‌دهد؛ اما این کودتا به شکست می‌انجامد و او دستگیر شده و به مدت دو سال در زندان به سر می‌برد. پس از آزادی از زندان، چاوز به سراسر ونزوئلا سفر کرده و با مردم به گفت و گو می‌نشیند. او، سرانجام، به عنوان کاندیدایی مستقل از دو حزب موجود در انتخابات ۱۹۹۸ شرکت می‌کند و به کمک نیروهای چپ و مترقی به ریاست جمهوری ونزوئلا انتخاب می‌شود. یکی از شعارهای چاوز در دوران انتخابات، ایجاد «جبهه‌های قانونی» در تمامی استان‌ها بود. مردم فقیر در نقاط مختلف دست به ایجاد گروه‌ها و جبهه‌های مختلف زدند، که «جبهه‌ی قانونی کارگران» یکی از آن‌ها بود. این جبهه پس از تصویب قانون اساسی جدید ونزوئلا تغییر نام داد و خود را «نیروهای کارگری بولیوار» خواند. (۲۹)

دسیسه‌های «اتحاد فدراسیون کار ونزوئلا»، «مرکز آمریکایی برای هم بستگی بین‌المللی کارگری» (مرکز هم بستگی)، «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» و «انجمن اتاق بازرگانی ونزوئلا»، که از دوازده گروه تجاری شامل بانک، کشاورزی، بازرگانی، ساختمان، انرژی، تولید، رسانه‌ها، معدن، دام داری، بیمه، راه و ترابری و جهان گردی تشکیل شده است، (۳۰) بعد از به قدرت رسیدن چاوز و جهت‌گیری‌های سیاسی او چندین برابر شد.

کیم اسپیس در مورد نقش این تشکل‌ها در کودتای سال ۲۰۰۲ علیه حکومت چاوز می‌نویسد:

را «کانون آمریکائی برای هم بستگی بین المللی کارگری»، (کانون هم بستگی)، به عهده داشت. این کانون جلسات جداگانه‌ای نیز با استانداران استان میراندا و اتاق بازرگانی برای تهیه و تنظیم برنامه‌های کنفرانس پنجم مارس، در طی ماه ژانویه داشته است.» (۳۱)

کم‌تر از یک ماه پس از کنفرانس پنجم مارس، «فدراسیون کار و نزوئلا» و «انجمن اتاق بازرگانی»، به کمک و هم یاری «مرکز آمریکایی برای هم بستگی بین المللی کارگری» و «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی»، اعتصاب عمومی بی که منجر به کودتا علیه چاوز می شود را به راه می اندازند. حرکت‌های ضد رژیم از هفته‌ی بعد از پنجم مارس شروع می شود و تقریباً همه روزه تا دوازدهم آوریل ۲۰۰۲، روز کودتا، ادامه می یابد. کارلوس اورتگا، رهبر «فدراسیون کار و نزوئلا»، و پدرو کارمونا، رئیس «انجمن اتاق بازرگانی»، از نیروهای فعال و رهبران کودتا بودند. پدرو کارمونی، پس از کودتا به مدت چهل و هشت ساعت به ریاست جمهوری منصوب شد و بالادرنگ مجلس و دادگاه عالی و قانون اساسی را منحل نمود. دیانا براهونا (۱-۲۷) در این باره می نویسد:

«... کارلوس اورتگا به طور خیلی فعال در کودتای دوازدهم آوریل ۲۰۰۲ دست داشت. «فدراسیون کار و نزوئلا» به رهبری او، در تاریخ نهم آوریل، اعلام اعتصاب عمومی نمود و «فدراسیون ملی تجار» به رهبری پدرو کارمونا نیز از این اعتصاب بلادرنگ پشتیبانی نمود. اورتگا یکی از سخنرانان تظاهرات یازدهم آوریل، تظاهراتی که منجر به کودتا بر علیه هوگو چاوز گردید، بود.»

حکومت کودتا، پس از چهل و هشت ساعت، توسط مردم و نیروهای جوان ارتش مستقر در کاخ ریاست جمهوری سرنگون می شود و چاوز مجدداً زمام امور را به دست می گیرد. اما خراب کاری‌ها و کارشکنی‌های نیروهای اتحاد نامیمون فوق هم چنان ادامه می یابد. آن‌ها بار دیگر دست به اعتصاب در شرکت نفت زده و تولید نفت را در دسامبر ۲۰۰۲ متوقف می کنند. این اقدام، که به عنوان کودتای نفت شناخته شده است، تا ژانویه ۲۰۰۳ ادامه می یابد و خسارات بسیاری بر اقتصاد این کشور وارد می نماید. هزاران نفر بر اثر این اعتصاب از کار بیکار شده، تولید نفت از سه میلیون بشکه به ۲۵ هزار در روز رسید و خساراتی حدود ده میلیارد دلار به بار آورد. سرانجام دولت چاوز از نیروهای ارتش و مردمی و نیروهای کارگری بلیواری برای به رره انداختن چرخ تولید استفاده می کند و بار دیگر نقشه‌ی کودتا به شکست می انجامد.

«جبهه‌ی قانونی کارگری و نزوئلا»، که به زمان انتخابات ۱۹۹۸ تشکیل گردیده بود و در سال ۲۰۰۱ پس از تصویب قانون اساسی جدید تغییر نام داده و خود را «نیروهای کارگری بلیواری» می خواند، در دوران کودتای نفت، از دسامبر ۲۰۰۲ تا اوایل فوریه ۲۰۰۳، در سازمان دهی کارگرانی که مخالف سیاست‌های راست روانه‌ی «فدراسیون کار و نزوئلا» بودند، بسیار فعال بود. بعد از این اعتصاب بود، که تعدادی از رهبران اتحادیه‌های عضو این فدراسیون، فراخوانی عمومی برای ایجاد یک تشکل کارگری مستقل را صادر نمودند. متعاقب این فراخوان، طی کنفرانسی، آنانی که نمی خواستند عامل سیاست‌های «انجمن اتاق بازرگانی» و دولت آمریکا باشند، متحداً تصمیم گرفتند تشکل کارگری جدیدی مستقل از فدراسیون به وجود آورند. بدین ترتیب، «اتحادیه‌ی ملی کارگری و نزوئلا» (۳۲) ایجاد می شود. یکی از رهبران این اتحادیه می گوید:

«ما جزئی از کوشش‌های زیاد برای ایجاد یک اتحادیه‌ی کارگری

مستقل، از پائین و بر اساس استقلال طبقاتی، اتحادیه‌ای کاملاً دموکراتیک و کاملاً خودمختار از دولت و احزاب سیاسی در ونزوئلا هستیم. نتیجه‌ی این کوشش‌های فراوان در آوریل ۲۰۰۳ با ایجاد «اتحادیه‌ی ملی کارگران و نزوئلا»، به ثمر رسید.» (۳۳)

«اتحادیه ملی کارگران و نزوئلا»، محبوبیت زیادی بین کارگران کسب نمود و در حال حاضر یک میلیون و ۲۰۰ هزار عضو دارد. در اول ماه مه سال گذشته، بیش از نیم میلیون کارگر در جشنی که توسط این اتحادیه برگزار شده بود، شرکت نمودند. و این در حالی بود، که «فدراسیون کار و نزوئلا» تنها موفق به جمع نمودن حدود هزار نفر شده بود. «اتحادیه‌ی ملی کارگران» در کنگره‌ی «آی ال او» در سال ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ شرکت نموده است. «فدراسیون کار و نزوئلا» و «انجمن اتاق بازرگانی» نیز، با حمایت «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی»، شکایتی علیه این اتحادیه تنظیم و به «آی ال او» تسلیم نمودند و از آن خواستند، که این فدراسیون را به عنوان نماینده‌ی کارگران و نزوئلا به رسمیت بشناسد!

«فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» هم راه با «سازمان اعطای ملی دموکراسی»، سیاست‌های ضد کارگری و ضد مردمی خود را هم چنان در ونزوئلا ادامه می دهند. فعالیت این سازمان‌ها در ماه‌های اخیر ابعادی بیش‌تر هم یافته است؛ چرا که انتخابات ریاست جمهوری ونزوئلا نیز می‌بایستی در سال ۲۰۰۶ انجام گیرد. و از این رو، این سازمان‌ها از هم اکنون نهایت سعی خود را برای شکست چاوز در انتخابات به کار بسته‌اند و به این خاطر، از تمامی امکانات موجود تبلیغات عظیم ضد دولتی (تمامی کانال‌های تلویزیونی، منهای یک کانال، در ونزوئلا در دست بخش خصوصی و طرف داران «انجمن اتاق بازرگانی» است) گرفته، تا خرید آرا (همان گونه که در انتخابات ریاست جمهوری نیکاراگوا انجام دادند) و تا ایجاد کانون‌های دست ساخته‌ی نظرسنجی برای انتشار نتایج به نفع کاندیدای مخالف چاوز و کشیدن طرف داران کاندیدای مخالف به خیابان‌ها و به راه انداختن تبلیغات منفی توسط شرکت‌های رسانه‌ای (همان گونه که در اوکراین، گرجستان و یوگسلاوی رخ داد)، تا بمب گذاری در اماکن عمومی و در نهایت حتا ترور چاوز، استفاده خواهند کرد. در واقع، این خطر بسیار جدی است و آمریکا تمامی نیروی خود را برای شکست جنبش مردمی در ونزوئلا به کار خواهد برد. این وظیفه‌ی نیروهای مترقی و کارگری است، که دسیسه‌های دولت آمریکا در این زمینه را افشا نمایند.

هائیتی یکی دیگر از کشورهایی است، که «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» نقش مخربی در آن داشته و دارد. هائیتی، با وسعت ۲۷۷۵۰ کیلومتر مربع و جمعیت ۶۷۸۰۵۰۱ نفر (طبق سرشماری سال ۱۹۹۸)، یکی از فقیرترین کشورهای جهان است و در شبه جزیره‌ی کارائیب قرار دارد. هائیتی به خاطر موقعیت جغرافیایی خود از دیرباز مورد هجوم قدرت‌های جهان قرار داشته است. اسپانیایی‌ها در قرن هفدهم از این کشور - که در آن زمان هیسپانیولا خوانده می شد و شامل جمهوری دومینکن فعلی و هائیتی می گشت - به عنوان امکانی برای تجارت برده و سکویی برای حمله به دیگر کشورهای منطقه‌ی کارائیب و آمریکای جنوبی استفاده می کردند. بعدها، فرانسوی‌ها - که تا این زمان از طریق تجارت برده، راهزنی دریایی و غارت مردم منطقه امرار معاش می کردند - با پائین آمدن درآمد این عرصه، اقدام به تسخیر سنت دومینیک کرده و با اجیر و برده نمودن مردم بومی و هم چنین انتقال برده از آفریقا

دست به کشت نیشکر و قهوه زدند. و بدین طریق، منطقه‌ی سنت دومینیک را به یکی از ثروت مندترین کلونی‌های فرانسوی تبدیل نمودند. در تاریخ ۱۷۹۱، بردگان با الهام از انقلاب کبیر فرانسه، به رهبری توسیادت لوآورتو، ژان جک دسالین و هنری کریستوف، بر علیه فرانسوی‌ها قیام نمودند و کنترل منطقه را به دست گرفتند. در سال ۱۸۰۴، پس از آن که ناپلئون لویی‌پانا را به آمریکا فروخت، مردم هائیتی طی شورش موفقیت آمیز ارتش ناپلئون را شکست داده و کشور مستقل هائیتی را بنا نمودند.

هائیتی، کشوری با قدیمی‌ترین مردم از نژاد سیاه و هم چنین قدیمی‌ترین جمهوری در کل منطقه‌ی نیم کره‌ی جنوبی است. مردم فقیر هائیتی، در آن زمان، ناامیدانه از کشورهای جهان می‌خواستند کشور نوپای شان را به رسمیت بشناسند، اما هیچ کشوری حاضر به این امر نبود. منطقه‌ی شرقی جزیره‌ی سنت دومینیک، که تحت کنترل اسپانیایی‌ها قرار داشت، در سال ۱۸۲۲ به دست مردم هائیتی افتاد. در همین دوره، دولت فرانسه هائیتی را تهدید به اشغال مجدد و برقراری روابط برده داری می‌نماید. در سال ۱۸۲۵، دولت فرانسه مقامات این

کشور را مجبور به امضای قراردادی می‌کند، که طی آن نه تنها هائیتی استقلال خود را بار دیگر از دست می‌دهد، بلکه ناچار می‌گردد مبلغ ۱۵۰ میلیون فرانک نیز به دولت فرانسه غرامت بپردازد. دولت فرانسه تا وصول آخرین فرانک این غرامت از مردم فقیر هائیتی آرام ننشست و آخرین قسط آن را در سال‌های بعد از جنگ دوم جهانی دریافت کرد.

از سال ۱۸۴۴ تا ۱۹۱۹، به هنگامی که آمریکایی‌ها این

کشور را اشغال نمودند، ۲۲ دولت در هائیتی تعویض شد. در سال ۱۹۱۹، ودر و ویلسون با فرستادن نیروهای نظامی آمریکا به هائیتی، این کشور را اشغال نمود و آن را به جولانگاه نیروهای آمریکایی بدل ساخت. آمریکا، سرانجام، در سال ۱۹۳۴ قدرت را به نظامیان طرف دار خود تحویل داد. در سال ۱۹۵۷، فرانسوا دوولیه (مشهور به پاپا دوک) به کمک دولت آمریکا و با یک انتخابات ساختگی قدرت را به دست گرفت و خود را رئیس جمهور مادام العمر هائیتی خواند. بعد از مرگ این دیکتاتور، در سال ۱۹۷۱، زمام امور را پسر وی ژان کلود دوولیه (بی بی دوک) در اختیار گرفت. اما در سال ۱۹۸۶، عاقبت، بساط دیکتاتوری این خاندان برچیده شد. فرانسوا دوولیه و پسرش به آمریکا سرسپردگی کامل داشته و مرتباً از طرف مقامات آمریکایی، از جمله به پاس موضع ضد کمونیستی، مورد تشویق قرار می‌گرفتند. از سال ۱۹۸۶ تا انتخابات ۱۹۹۰، تعداد زیادی حکومت موقت امور هائیتی را به دست گرفتند.

نیروی کارگری هائیتی، حدود دو میلیون و ۸۰۰ هزار نفر تخمین زده می‌شود، که ۴۲ درصد آن را زنان تشکیل می‌دهند، که رقم قابل توجهی در بین کشورهای در حال پیش رفت است. نقش زنان در تولید در

مناطق غیر شهری از این هم بیش تر برآورد شده است. (۳۴) از سال ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۸۷، تغییرات زیادی در بافت کارگری هائیتی ایجاد شده است. در این مدت، درصد قابل توجهی از کارگران هائیتی از بخش کشاورزی به بخش خدمات نقل مکان داده‌اند. اما علی رغم این تغییرات، بخش کشاورزی هنوز بیش‌ترین درصد کارگران را به خود اختصاص می‌دهد. در بخش کشاورزی در سال ۱۹۸۰، در حدود ۶۶ درصد کارگران به کار اشتغال داشتند، در حالی که بخش صنعت شامل ده درصد و بخش خدمات دارای ۲۴ درصد از کارگران هائیتی بود. طبق آمار وزارت کار، نرخ بیکاری در هائیتی در سال ۱۹۸۷ در حدود ۴۹ درصد بوده است. و این در حالی است، که آمارهای دیگر نرخ بیکاری را حدود ۳۰ تا ۷۰ نیز درصد تخمین زده‌اند.

در دوران حکومت دیکتاتوری دوالییر، فعالیت‌های تشکلات کارگری بسیار محدود بود و کارگران حق ایجاد تشکل آزاد و مستقل کارگری را نداشتند. اما پس از سرنگونی حکومت دیکتاتوری دوالییر، فعالیت‌های کارگری چندین برابر گردید. در دهه‌ی ۱۹۸۰، سه اتحادیه و تشکل کارگری در هائیتی وجود داشت، که مهم‌ترین آن‌ها «فدراسیون اتحادیه‌های

کارگری» است، که در سال ۱۹۸۳ به وجود آمد. (۳۵) این تشکل به لحاظ سیاسی راست بود و رابطه‌ای دوستانه با «فدراسیون کار آمریکا - کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی» داشت. و در واقع، با کمک این تشکل به وجود آمده بود. تعداد اعضای این تشکل، که بیش‌تر در پورتو و پرینس و له کیاس وجود داشتند، حدود پانزده هزار نفر بود. اتحادیه‌ی کارگری دیگری، که تقریباً مستقل بود، «فدراسیون کارگران



هائیتی» است. (۳۶) این تشکل به «فدراسیون کارگری آمریکای لاتین»، که تشکل‌های کارگری مستقل آمریکای لاتین را نمایندگی می‌کرد، وابسته بود. فدراسیون مزبور از ۱۵۰ اتحادیه‌ی کارگری، که ۶۳ تای آن‌ها اتحادیه‌های رسمی و قانونی کارگران هائیتی بودند، تشکیل شده بود و حدود هفت هزار عضو داشت. اتحادیه‌ی کارگری سوم در هائیتی، در واقع بخش انشعابی از «فدراسیون کارگران هائیتی» بود، که ۴۴ اتحادیه‌ی کارگری را به وقت انشعاب با خود برد. وزارت کار حکومت دیکتاتوری دوالییر، فقط اتحادیه‌های کارگری، و نه اعضای آن‌ها، را به رسمیت می‌شناخت.

اولین انتخابات آزاد در تاریخ هائیتی در دسامبر سال ۱۹۹۰ صورت گرفت و ژان برترند ارستید، روحانی کاتولیک با ۶۷ درصد آرا، به عنوان رئیس جمهور انتخاب گردید. ولی نه ماه بعد از انتخابات، ارستید توسط کودتایی به رهبری ژنرال سدراس و به کمک «سیا» از کار بر کنار شد. ارستید پس از به قدرت رسیدن در برابر فشارهای «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول» مقاومت کرد و حاضر به خصوصی کردن موسسات دولتی نگشت. همین سیاست، باعث شد «سیا» به کمک نیروهای ارتجاعی محلی، کودتایی را علیه او سازمان

دهد. بعد از سرنگونی ارستید، رهبران کودتا، کاندیدای «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول» و دولت آمریکا، مارک بازین، را به عنوان نخست وزیر هائیتی انتصاب نمودند. مارک بازین، وزیر اقتصاد فرانسوا دوالبیر رئیس جمهور مادام العمر و دیکتاتور هائیتی، به محض کسب قدرت برنامه‌های دیکته شده‌ی این نهادهای سرمایه داری جهانی را به مرحله‌ی اجر در آورد. در همین دوره، رهبران کودتا دست به قلع و قمع مردم بی دفاع زدند و بیش از چهار هزار تن از مردم بی دفاع را کشتند و تعداد زیادی را زخمی و زندانی کردند. بیش از ۳۰۰ هزار نفر از مردم در کشور خود پناهنده شدند و هزاران نفر از مردم بی دفاع از ترس جان، خانه و کاشانه‌ی خود را رها کرده و به جمهوری دومینکن فرار کردند.

در اکتبر سال ۱۹۹۴، سرانجام، دولت کلیتون زیر فشار سازمان ملل، و گروه‌های مستقل و سپاه پوست آمریکایی، حاضر شد با فرستادن بیست هزار نیروی نظامی به اصطلاح «پاسدار صلح» - پس از قول و قرارهای پشت پرده با ارستید - کودتا چیان را وادار به استرداد قدرت به ارستید کند. در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۴، سرانه‌ی تولید ملی هائیتی سی درصد تنزل داشت. و بنا به گزارش «بانک جهانی»، بیکاری در این کشور در این مدت به شصت درصد رسید. در این میان، کشور به غایت فقیر هائیتی می‌بایستی سود قروض خود را نیز پرداخت نماید. این مساله، ارستید را وادار کرد وام دیگری از «بانک جهانی»، «صندوق بین‌المللی پول» و «بانک توسعه‌ی آمریکا»، برای پرداخت سود وام‌های قبلی خود به همین موسسات، دریافت کند. و بر مشکلات اقتصادی بیافزاید.

در سال ۲۰۰۰، انتخابات مجلس و هم چنین ریاست جمهوری هائیتی صورت گرفت و حزب ارستید، «فانمی لاوالاس»، حداکثر آرا را به خود اختصاص داد. این انتخابات می‌بایستی در تاریخ بیست و سوم نوامبر صورت می‌گرفت، اما دو هفته قبل از انتخابات، بیل کلیتون رئیس جمهور وقت آمریکا تمامی کمک‌های اقتصادی آمریکا برای توسعه‌ی هائیتی - طبق توافق نامه‌ی «صندوق بین‌المللی پول» - را قطع نمود. ارستید، به رغم این تحریم، با کسب ۶۷ درصد آرا از رقیب خود مارک بازین، نخست وزیر دوران کودتا و کاندیدای دل خواه آمریکا و نهادهای سرمایه داری جهانی جلو افتاد و برنده‌ی انتخابات شناخته شد. اما این تحریم دولت آمریکا، امکانات ارستید را برای انجام اقداماتی به نفع مردم بسیار محدود کرد. با این وجود، ارستید اقداماتی از قبیل ساختن مدارس و بیمارستان در مناطق فقیرنشین، ایجاد اولین و تنها دانشگاه پزشکی در کشور، مخالفت با «صندوق بین‌المللی پول» و «بانک جهانی» برای خصوصی کردن بخش دولتی را انجام داد. باید یاد آوری کنم، که در هائیتی برای هر ده هزار نفر فقط ۱،۲ دکتر، دکترهای کوبایی، وجود دارد.

در سال ۲۰۰۳، «صندوق بین‌المللی پول»، دولت هائیتی را تحت فشارهای بسیار برای اجرای «یک سیستم آزاد قیمت گذاری برای مواد سوختی» قرار داد. این اقدام باعث شد، که قیمت نفت در فاصله‌ی ماه ژانویه و فوریه، ۱۳۰ درصد اضافه گردد. افزایش قیمت نفت به نوبه‌ی خود باعث یک سری تورم در جامعه گردید، که عمده‌ترین آن سقوط نرخ پول هائیتی و افزایش چهل درصدی مایحتاج عمومی بود. این عمل «صندوق بین‌المللی پول»، بسیار حساب شده بود؛ چرا که یکی از قول‌های انتخاباتی ارستید، اضافه کردن حقوق‌ها بود، که چیزی برابر با سه دلار بود. اما این اقدام باعث گردید، که دست مزد کارگران از آن هم که بود به حدود ۱،۵ تا ۱،۷ دلار تنزل یابد.

دکتر چاووسودوسکی در مقاله‌ای تحت عنوان «تخریب هائیتی» در «مرکز تحقیقات گلوبال» می‌نویسد:

«سازمان اعطای ملی برای دموکراسی»، که رابطه‌ای تنگاتنگ با سازمان «سیا» دارد، بزرگ‌ترین کمک‌های مالی را به گروه جی ۱۸۰ و دیگر نیروهای مخالف ارستید نمود.»

پوول فارمردر مقاله‌ای تحت عنوان «چه کسی ارستید را سرنگون کرد؟» در «نقد کتاب لندن» می‌نویسد:

«سناتور کریستوفر دوود از مقامات آمریکایی می‌خواهد توضیح دهند چگونه و چرا «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» مبلغ ۱،۲ میلیون دلار برای تعلیم دادن ۶۰۰ تن از افراد شورشی، که تا قبل از وارد شدن به هائیتی در جمهوری دومینکن به سر می‌بردند، خرج نموده است.»

سرانجام، در در اوایل فوریه‌ی ۲۰۰۴، کودتاچیان مخالف ارستید با تجهیزات مدرن نظامی و با کمک دولت و ارتش آمریکا از خاک جمهوری دومینکن وارد هائیتی شدند. در این جا هم «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی»، با استفاده از تجربه‌ی نیکاراگوئه، دست به تشکیل و اتحاد نیروهای ضد ارستید زد، که نتیجه‌ی آن ایجاد دو تشکل: یکی «گروه جی ۱۸۰» - شامل ۱۸۰ گروه و سازمان کوچک - و «گروه هم‌گرایی دموکراتیک» - متشکل از ۲۰۰ سازمان و گروه کوچک سیاسی و اجتماعی - بود. برای آگاهی بیش‌تر از اوضاع سیاسی اجتماعی هائیتی، به مقاله‌ی «کودتای هائیتی و نقش شرکت‌های رسانه‌ای» (۳۷) مراجعه کنید. براین کونکون (۳۸) نیز در این باره می‌نویسد:

«کولین پاول، وزیر امور خارجه آمریکا، دوازده روز قبل از کودتا در یک مصاحبه‌ی مطبوعاتی می‌گوید: من نمی‌توانم خریدار ایده‌ای باشم، که سرنگونی رئیس جمهور منتخب مردم را از طریق آدم‌کشان و تروریست‌ها، آن‌هایی که به قانون پایبند نبوده و نتیجتاً چیزی جز کشتار و بدبختی برای مردم هائیتی به ارمغان نمی‌آورند، را پیشنهاد می‌کند.»

اما پاول، دوازده روز بعد، با چرخشی ۱۸۰ درجه‌ای، از همین تروریست‌ها و آدم‌کشان به عنوان نیروهای مردمی یاد کرد و در حمایت از آن‌ها رئیس جمهور منتخب مردم هائیتی را مجبور نمود کشور را ترک نماید. بنا به گزارشات «عفو بین‌الملل»، تاکنون هزاران نفر از مردم هائیتی به دست نیروهای کودتا به قتل رسیده و یا ناپدید شده‌اند.

«سازمان اعطای ملی برای دموکراسی»، هم راه نیروهای ارتجاعی هائیتی، فعالیت‌های خود را پس از سرنگونی ارستید هم چنان ادامه داده و با کمک به کودتاچیان، به طور مستقیم و غیر مستقیم، نقش عمده‌ای در سرکوب خونین طرف داران ارستید داشته است. این سازمان، در کنار حکومت کودتا و با کمک نیروهای نظامی آمریکا و متحدین آن، تحت نام نیروهای صلح سازمان ملل، نهایت سعی خود را برای جلوگیری از کاندیداتوری مردمی و طرف دار لاوالاس، حزب سیاسی ارستید، در انتخابات اخیر هائیتی نموده است و به این منظور، انتخابات را چهار بار به تعویق انداخته است. اما مردم هائیتی، علی‌رغم اشغال نظامی کشور و همگی فشارها و تضيقات و سرکوب‌ها، علی‌رغم کارشکنی‌های مستقیم «سازمان اعطای ملی برای دموکراسی» و نهادهای دست ساخته‌ی آن، علی‌رغم زندانی شدن کاندیدای مردمی و جلوگیری از شرکت «حزب لاوالاس» در انتخابات (روحانی کاتولیک ژرالد ژان جسته، کاندیدای این حزب را بدون هیچ‌گونه مدرکی دستگیر و زندانی نمودند)، و علی‌رغم مشکلات بی‌شماری

Paragon Publishing House, 2004 – France
<http://www.chomsky.info/books/washington02.htm> -۲۰
 US Agency for International Development -۲۱
 The National Endowment for Democracy -۲۲
<http://www.zmagazine.org> -۲۳
 Wiliam I Robinson, Promoting Polyarchy:
 Globalisation
 US intervention and ..1996:p69 -۲۴
<http://www.doublestandards.org/wakeup1.html> -۲۵
<http://www.globalresearch.ca> -۲۵-۱
 Federation of Venezuelans Workers (CTV) -۲۶
 The Accion Democratica Party -۲۷
<http://www.venezuelaanalysis.com> -۲۷-۱
<http://www.thirdworldtraveler.com/Labor/VenezuelaAFL-CIO.html> -۲۸
 The Bolivarian Worker's Force -۲۹
 Fedecamaras, Venezuela's Chambers of Commerce -۳۰
 Labour Imperialist Redux? The AFL-CIO Foreign Policy
 since 1995, Monthly review 2005 -۳۱
 National Workers' Union (UNT) -۳۲
www.handsoffvenezuela.org/solidarity_unt_ilo.htm -۳۳
www.hartford-hwp.com/archives/43a/470.html -۳۴
 the Federation of Union Workers (Fédération des Ouvriers Syndiqués-FOS -۳۵
 Federation of Haitian Workers/Federation of Latin American Worke -۳۶
http://www.hasteh.com/views/r_views/haiti.htm -۳۷
<http://www.ijdh.org> -۳۸



که برای کارگران و زحمت کشان و طرف داران ارستید در بل ایر و سितه سولیل (دو منطقه در پورتویرانس، که فقیرترین مردم هائیتی در آن‌ها زندگی می‌کنند)، و ... اما بالاخره مردم هائیتی مشیت محکمی بر دهان نیروهای اشغال گر زدند و در انتخابات اخیر، رنه پرهوال را، با آرای چهار برابر بیش از نزدیک‌ترین رقیب انتخاباتی خود، به ریاست جمهوری رساندند.
 پانزدهم آوریل ۲۰۰۶

* * *

در بخش دیگر این مطلب، سیاست‌های خارجی این تشکل در دیگر نقاط جهان را دنبال کرده و مطلب را با بررسی تحولات درونی آن به پایان می‌بریم.

* * *

از منابع زیر در این نوشتار استفاده شده است:

AFL-CIO -۱
 The Noble and Holy Order of the Knights of Labour -۲
 Federation of Organised Trade and Labour Unions -۳
 American Fedration of Labour (AFL) -۴
<http://www.iww.org> Industrial Workers World -۵
 Radical Economics and Labour Movement, 15-17 Sept -۶
 2005 Conference on Radical Economics in the 20 century.
 Unversity Center, University ov Missouri - Kansas
 warehouse and Helper of America -۷
 Detroid -۸
<http://www.moldea.com/Hoffa.html> -۹
 John L lowis -۱۰
 Committee for Industrial Organisation -۱۱
 Wolter Ruether -۱۲
 Asian -American Labour Center -۱۲-۱
 The African - American Labour Center -۱۲-ب
 Free Trade Union Institute -۱۲-پ
 The American Institute for Free Labour -۱۲-ت
 Developement
 American Center for International Labour -۱۲-ث
 Solidarity
<http://www.historicaltextarchive.com/sections.php?op=viewarticle&artid=574> -۱۳
<http://www.writing.upenn.edu/~afilreis/50s/guatemala.html> -۱۴
 گزارش ۱۴۰۰ صفحه ای سازمان سیا در مورد کودتا در گواتمالا
 International Confederation of Free Trade Unions
 ICFTU -۱۵
<http://www.brazzil.com/p141feb03.htm> -۱۶
<http://www.voltairenet.org/article30046.html> -۱۷
 American Institute for Free Labour Developemet -۱۸
<http://www.voltairenet.org/article30046.html> -۱۹
 Les guerres scélérates, Book in French by William Blum,